

پیام آزادی (ناشر افکار ملی مترقی)

شماره اول ۱۶ جوزا سال ۱۳۸۱ (۶ جون ۲۰۰۲)

باهتمام: فعالین جنبش نجاتبخش مردم افغانستان

فهرست مطالب:

- ۱؛ پیشگفتار و مرام نشراتی پیام آزادی.....(صفحه ۱)
- ۲؛ بررسی اوضاع کنونی کشور.....(صفحه ۴)
- ۳؛ دولت و نقش آن در سرکوب و انقیاد طبقات تحت ستم و استثمار جامعه.....(صفحه ۱۰)
- ۴؛ صفحه از تاریخ افغانستان.....(صفحه ۱۶)
- ۵؛ از فرو ریختن برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان.....(صفحه ۲۰)
- ۶؛ بدون رهبری انقلابی مردمی دست آوردهای مبارزات توده های مردم.....(صفحه ۲۰)

پیشگفتار

افغانستان در شرایط کنونی تحت سلطه استعماری و اشغال نظامی ابر قدرت امپریالیستی جهان خوار امریکا و متحدان امپریالیست آن قرار داشته و مردم ماتحت ستم و اسارت آنها قرار دارند. دولت موقت که در کنفرانس بن در کشور جرمنی تحت ریاست و نفوذ امریکا و متحدین آن تشکیل گردید؛ بحیث یک دولت دستنشانده عمل میکند. تمام نیروها، گروه ها، طبقات و عناصر ارتجاعی در داخل و خارج کشور سردر آستان امپریالیزم فرود آورده و تسلیم شده اند. در اوضاع کنونی در یک طرف قدرتهای امپریالیستی، دولت های ارتجاعی و ارتجاع مسلح و غیر مسلح داخلی زیر فرماندهی امریکا قرار دارند و بطرف دیگر توده های مردم ستم دیده، گرسنه، مظلوم و بی دفاع افغانستان.

مردم افغانستان که در زرفنای فقر و نیستی، تهیدستی و بیچارگی در طی سالیان طولانی بورطه تباهی کشیده شده و در گرداب توهم، راه گمی و بی سرنوشتی گرفتار آمده اند. میلیون ها تن از مردم مظلوم مادر مدت بیش از دوده در شرایط فقر و محرومیت از کمترین امکانات زندگی، توهین، تحقیر و یأس در کشورهای پاکستان، ایران و کشورهای عربی بسر میبرند. در اوضاع و شرایط فعلی امپریالیزم و مزدوران بومی آن مردم ما را بطور همه جانبه زیر ستم و فشار قرار داده و تلاش دارند تا در جهت استحکام سلطه شان یک دولت وسیع البنیادی را از تمام گروه ها و عناصر ارتجاعی در خدمت شان تحت ریاست کزری مزدور

تشکیل دهند.

درچنین شرایط بحرانی که مردم ما اسیر چنگال قدرتهای اهریمنی جهان و ارتجاع مزدور بوده و بابتکارگیری تمام شیوه های اغواگرانه سعی میکنند تا این اشغال استعماری کشور و انقیاد مردم ما را بحیث اقدامی "نجاتبخش" از سر رژیم وحشیگری قرون وسطائی طالبان (که خود همین قدرتها آنها را در جهت برآورده شدن اهداف شان در افغانستان و منطقه بر مردم ماحاکم کرده بودند) و انمود سازند.

در شرایط فعلی آغاز هر فعالیت روشنگرانه سیاسی بمنظور ارتقای سطح آگاهی سیاسی و بیداری توده های مردم خود بمثابه باز شدن روزنه جدیدی از مبارزه علیه امپریالیسم اشغالگرو ارتجاع حاکم مزدوران بوده و گامیست پیش در جهت ترویج اندیشه های سیاسی مترقی مردمی و تقویت جنبش مترقی و دموکراتیک کشور برای تدارک یک مقاومت همه جانبه مردمی. از اینرتهیه و انتشار چنین نشریه های و قراردادان آنها بدسترس توده های مردم و روشنفکران مردمی (خصوصاً در داخل کشور) بمنظور گسترش ایده های سیاسی رهائیبخش مردمی و توسعه همه جانبه مبارزات افشاگرانه علیه اشغالگران امریکائی و سایر قدرتهای متحدان، دولت مزدور و گروه های وفادار و خدمتگذار آن بیش از هر زمانی مبرمیت دارد.

در مدت (۲۴) سال ستم و استبداد و اسارت و وحشیگری اشغالگران شوروی و مزدوران "خلقی" پرچمی آن، و وحشت و مظالم گروه های "جهادی" و حکومت جابرانه و قرون وسطائی طالبان با سلب هرگونه امکان رشد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و حاکم بودن فضای ترس و وحشت، زندان، شکنجه و اعدام و ترور، مردم ما بطور همه جانبه کوبیده شده و به رمق رسیده اند. اعمال ستم همه جانبه امپریالیستی و ارتجاعی درین دوران طولانی، با تخریب و ویرانی همه جانبه کشور و بربادی و نابودی دار و ندار آنها مردم ما را روحاً و جسماً خسته و پژمرده کرده اند. امروز بیش از هشتاد درصد مردم ما از امراض مختلف روانی رنج میکشند. صدها هزار کودک و نوجوان کشور چه در شرایط مشقتبار و بربریت در داخل کشور و در شرایط طولانی مهاجرت از تعلیم و تربیت سالم بی بهره مانده اند. اعدام هزاران روشنفکر مترقی و انقلابی مردمی و میهن دوست و فرار اجباری تعداد زیادی از آنها بوسیله نیروهای جنایتکار مزدور بیگانه (جنایتکاران "خلقی" و پرچمی و گروه های جهادی و طالبی)، خودضربه ای بوده است بر جنبش مترقی و انقلابی کشور.

با در نظر داشت عوامل فوق و شرایط اسفبار ناشی از آن و تحلیل اوضاع کنونی کشور؛ وظیفه تمام نیروهای مترقی مردمی، آزادیخواه و انقلابی کشور است تا در کارزار مبارزه مردمی؛ باین موضوع مهم توجه جدی و عمیق معطوف نموده و امکانات رساندن آگاهی سیاسی راجعت تنویر اذهان توده های مردم و بیداری آنها پیش از پیش جستجو نمایند. مانشر این جریده را گام کوچکی در این راستا دانسته و در این راه از هرگونه

سعی و تلاش دریغ نخواهیم کرد. مبادرك اين حقيقت كه هرتحول هدفمند بنيادين اجتماعي در جامعه بدون آگاهی سياسي و سازماندهی توده های مردم و رهبری مترقی و انقلابی آنها امکان پذیر نیست؛ ازینرو خود را ملزم بانجام این مأمول نموده سعی خواهیم نمود تا بادر نظر داشت سطح رشد فرهنگی و سياسي توده های مردم و کتله های روشنفکران و تحصیل کرده های کشور که خواهان مبارزه علیه امپریالیزم و ارتجاع بمنظور تشکیل نظام دموکراتیک مردمی اند؛ موضوعات، مضامین و مقالات و نوشته های این جریده را تهیه و در دسترس آنها قرار دهیم. باین مطلب باید جدا توجه نمود که در طی سه دهه اخیر تحت شرایط حاکمیت رژیمهای مزدور و فضای حاکم استبداد و اختناق در جامعه و محدود بودن فعالیتهاى سياسي مترقی و مردمی در بین کتله های مردم، اثرات منفی زیانباری را در رشد سياسي آنها گذاشته است. بقول یکی از بزرگمردان انقلابی: روشنفکران، متعلمین، محصلین، آموزگاران و دانشمندان میهندوست و آزادیخواه کشور باید باین موضوع جدا ملتفت گردند که: تنها با جدیت و حسن نیت مصروف تحصیل بودن که با دانش خود خواهند توانست ب مردم و کشورشان خدمت نمایند، بهیچ صورتی کافی نیست، باید به سیاست توجه نمایند؛ براه نجات کشور و مردم خود توجه نمایند، که تا بتوانند آنها را از سلطه ستم و استثمار امپریالیزم و ارتجاع نجات دهند. در آن صورت است که میتوانند از اندوخته های علمی و فنی شان در راه حفظ استقلال و آزادی کشور و تأمین دموکراسی واقعی، رفاه و عدالت اجتماعی و ترقی و تعالی کشورشان استفاده نمایند. همچنان مایقین داریم که تلاش درین راه خود بخشی از مبارزه ایست در جهت تقویت جنبش ملی دموکراتیک کشور (انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی). زیرا بدون بوجود آوردن يك جنبش وسیع و نیرومند مردمی امکان رشد و تکامل مبارزه سياسي مترقی مردمی در جامعه محدود خواهد بود.

منظور از نشر این نشریه (بحیث بخشی از مبارزات ملی دموکراتیک کشور)؛ ترویج اندیشه های مترقی و دموکراتیک، توسعه تبلیغات سياسي و بوجود آوردن شرایط ذهنی در جامعه بمنظور بسیج وسیع توده های مردم برای يك مبارزه متحد و متشکل علیه امپریالیزم و ارتجاع میباشد؛ بناءً امیدواریم این نشریه در موردش بتواند نقش مؤثری را در سازماندهی این مبارزه ایفاء نماید.

نکات اساسی مرام نشراتی جریده پیام آزادی با در نظر داشت پالیسی نشراتی آن :

۱؛ تعمیق و گسترش مبارزه سياسي افشاگرانه علیه اشغالگران امریکائی، اروپائی و سایر قدرتهاى امپریالیستی و ارتجاعی متحدان و دولت مؤقت دستنشانده و تداوم این مبارزه بمنظور تقویت جنبش ملی دموکراتیک در جهت طرد سلطه امپریالیزم و ارتجاع برای افغانستان مستقل و آزاد و تشکیل نظام دموکراتیک لائیک مبتنی بر حاکمیت سياسي اکثریت توده های مردم .

۲؛ مبارزه در راه آگاهی سياسي و بیداری توده های مردم.

- ۳؛ پیکار در راه آزادی، دموکراسی واقعی، رفاه و تأمین عدالت اجتماعی در جامعه.
- ۴؛ مبارزه علیه ستم ملی شئون‌یستی و ناسیونالیسم ارتجاعی تازمین برای تفاهم و وحدت بین ملیت‌های مختلف کشور مهیا گردیده و اصل تساوی حقوق ملیت‌ها در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی برآورده گردد.
- ۵؛ مبارزه علیه ستم بر زنان و فراهم آوردن تساوی حقوق زن و مرد در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی و مبارزه علیه ستم مذهبی.
- ۶؛ مبارزه در جهت براندازی اختناق و استبداد و تأمین آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک مردم در جامعه.
- ۷؛ تداوم و تشدید مبارزه علیه جنایتکاران "خلقی" پرچمی و سایر گروه‌های هم‌قماش آنها، گروه‌های جهادی، طالبی و افشای جنایات وحشیانه آنها تا آنکه شرایط برای محاکمه و مجازات آنها در دادگاه خلق فراهم گردد و سایر گروه‌ها و عناصر دستیار و خادم امپریالیسم.
- ۸؛ مبارزه علیه راسیسم با تمام اشکال آن و مبارزه در جهت تأمین حقوق بشر در همه عرصه‌های حیاتی.
- ۹؛ دفاع از مبارزات عادلانه خلق‌ها و ملل تحت ستم و استثمار علیه امپریالیسم و ارتجاع در سراسر جهان.
- ۱۰؛ دفاع از جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و جنبش‌های انقلابی مردمی در جهان

نگاهی باووضع کنونی کشور

اوضاع کنونی افغانستان ارتباط مستقیم و ناگسستنی بوقوع حوادث فاجعه باری دارد که در طی مدت ۲۵ سال عاملین داخلی و خارجی آن شنیعترین جنایات و خیانت‌ها را علیه مردم و میهن مرتکب شده‌اند. از یک طرف وقوع کدتای سیاه (۷) ثور سال (۱۳۵۷) و بقدرت رساندن "خلق‌ها" و پرچم‌ها بوسیله شوروی و بعد تجاوز نظامی و به مستعمره کشیدن کشور؛ و از جانب دیگر مداخلات و تجاوزات همه جانبه قدرتهای امپریالیستی غربی، دولت‌های پاکستان، ایران و سایر دولت‌ها و نهادهای ارتجاعی برهبری امریکا است که گروه‌های مذهبی ارتجاعی متعددی را بر جنگ و مقاومت همه جانبه مردم مامسلط کرده و دست آوردهای مجادتها و قربانی‌های آنها را در جهت اهداف شان تصرف کردند.

رخدادهای ۲۴ سال اخیر کشور با بعد وسیعی دارد که باید مورد ارزیابی و مطالعه قرار داد. از این طریق است که میتوانیم چهره‌های افراد و عناصر و ماهیت احزاب و تنظیم‌های رابخوبی شناسائی و افشا نمائیم که با چهره

های کاذب وقلابی بنام رهبران جهادومبارزه مردم افغانستان علیه رژیم مزدور شوروی و اشغالگران روسی؛ در خدمت و مزدوری قدرتهای غربی و دولتهای منطقه قرار گرفته و با اعمال سخیف ترین جنایات علیه مردم با استقلال و آزادی آنها خیانت کرده اند.

وحشت، استبداد، اختناق، کشتار، شکنجه و زندان، انواع ظلم و بیرحمی، جنایات و وحشیگریهای "خلقیها" و پرچمیها و قوای متجاوز شوروی در طی ۱۴ سال هرگز فراموش خاطر مردم مانخواهد گردید. این خود فروختگان و باداران روسی شان بمنظور تثبیت سلطه شان در افغانستان و توسعه نفوذ آنها در منطقه خون دو میلیون مردم بیگناه افغانستان را ریختند، بیشتر از دو میلیون رامعلول، شش میلیون رامجبور باورگی و باقی این ملت را در طی ۱۴ سال عذاب دادند؛ میلیونها بیفقر و بیچارگی و درماندگی کشیدند. کشور را در تمام عرصه هابویرانی کشیدند. اینها اولتراز همه باعث بیثباتی کشور گردیده و زمینه رخنه و نفوذ سایر قدرتها، دولتها و نهادهای امپریالیستی و ارتجاعی را در کشور آماده ساختند.

اگر قدرت امریکابه با دیگر متحدین و دستیاران آن با سازمان دادن گروه های ارتجاعی مذهبی از هر دو قماش افراطی و "میانه رو" و با گذاشتن امکانات مالی و تسلیحاتی آنها را بر جنگ مردم ما تحمیل و بوسیله آنها حاصل خون میلیونها موطن ما را در راه اهداف غارتگرانه و ضد مردمی آنها تصاحب کردند. همه احزاب و تنظیمها مزدور و مقاومت برحق و عادلانه مردم افغانستان را در جهت منافع امپریالیستهای غربی و دولتهای منطقه و دولت سعودی مورد معامله قرار دادند.

همچنانکه رژیم "خلقیها" و پرچمیها و باداران روسی شان اولتراز همه حملات وحشیانه و جنایتکارانه شان را علیه نیروها و روشنفکران مترقی، انقلابی و آزادیخواه و وطن دوست آغاز و هزاران تن شان را به شهادت رساندند. گروه های ارتجاعی مذهبی خصوصاً ("اخوانیها") بدستور و کمک حامیان شان هزاران تن آنها را که در مبارزه سیاسی علیه رژیم مزدور و سلطه استعماری شوروی پیشگام بودند؛ در مبارزه مسلحانه دوشادوش این ملت فداکاری کرده و قربانی داده اند؛ وحشیانه و ظالمانه به شهادت رسانده اند. که در نتیجه آن مقاومت وسیع و حماسه ساز مردم ماتحت رهبری همین گروه های "جهادی" به شکست کشیده شد. اینها بیشرمانه روی خون مردم مظلوم و آزادیخواهانی که در راه آزادی کشور جانهای شان را فدا کرده اند، پناهاده و به صوابدید باداران امریکائی شان با جنایتکاران "خلقی" و پرچمی بوحدت رسیده دولت اسلامی را تأسیس کردند. حکام دولت اسلامی بنا بر سرشت و ماهیت ضد مردمی و ضد ملی شان از هیچگونه جنایت و خیانتی علیه مردم ستمکشیده مادر بیغ نکردند. کشور را در جنگهای بر سر قدرت دولتی و ویران کردند، بقایای سرمایه های ملی، و معادن احجار قیمتی کشور را غارت و چپاول نمودند، ده ها هزار انسان بیگناه را بقتل رساندند، صدها هزار مردم ما از شر جنایت و تجاوزات و وحشیگریهای آنها از کشور فرار کردند. تا که حامیان

امریکائی شان آنها را بیکفایت ارزیابی نموده و گروه "تحریک طالبان" را سازمان دادند.

گروه های شامل در دولت اسلامی آنقدر از جنایت، ظلم، استبداد و بی عدالتی علیه کافه مردم اعمال کردند که مردم افغانستان بیخبر و ناآگاه در اوایل آمدن طالبان را با شعار ظاهرأ "تأمین امنیت" آنها تا حدی مطلوب ارزیابی نمودند. اما بیخبر از آنکه این نیروی تازه نفس خادم امپریالیسم امریکا، دولت پاکستان و دولت سعودی، تاچه حد ارتجاعی و عقبگرا، مستبد و مستمگراند. این گروه قرون وسطائی در طی شش سال وحشت و بربریت شان، از زن ستیزی، دشمنی با علم و فرهنگ و هر پدیده مترقی در جامعه، ستمگری ملی و مذهبی، دشمنی با تاریخ و ثقافت ملی مردم و کشور کارنامه سیاهی را بیادگار گذاشتند. اما آنچه قابل یادآوریست که در تمام این دوران وحشتبار علیه مردم افغانستان هیچ دولتی از "جهان آزاد" و "دموکراتیک" پرده از جنایات رژیمهای تنوکراتیک "جهادیان" و طالبان برنداشتند. مہرسکوت بر زبان زدند که خود حمایتی بود از این گروه های وحشی و جنایتکار و تأییدی بود از اعمال ضد مردمی و ضد انسانی آنها که بر مردم ماتحمیل کرده بودند.

حادثه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) بوقوع پیوست برجهای مرکز تجارت جهانی و عمارت ستاد نظامی ابر قدرت قلدرویکه تازجهان مورد حمله قرار گرفته و فروریختند. "پرستیژ" امریکانیرومندترین قدرت اقتصادی و نظامی جهان مورد ضربت و اهانت قرار گرفت، مردم امریکان سبب بامنیت و مصئونیت شان مشکوک و یابی اعتماد شدند؛ و کلاً جهان سرمایه داری از این واقعه شوکه و سراسیمه شد. اگر این حادثه بحیات چند هزار انسان بیگناه تمام شده و هزاران دیگر رابه سوگ نشاند؛ اما طوریکه در عمل ثابت گردید که شرایط و انگیزه های منحصر بفردی برای سردمداران امریکا و همپیمانان و متحدین امپریالیست آن مهیا گردید تا اهداف و پلانهای پنهانی شان را در عمل پیاده کنند. این حادثه بیش از همه امریکارابه مقاصد سلطه جویانه آن در جنوب آسیا و آسیای مرکزی، بحیره خزر و حوزه تحت نفوذ امپریالیسم روسیه رساند. بعد از فروپاشی شوروی در اوایل دهه (۹۰) میلادی امریکا بحیث یگانه ابر قدرت نیرومند جهان بنابر سرشت و خصلت آن در جهت اهداف استراتژیک آن یعنی سلطه بر جهان دیوانه و ارتلاش میکند. حمله و تجاوز نظامی بعراق در اوایل دهه ۹۰، سلطه نظامی بر بوسنیا، حمله نظامی به یوگسلاویا و اشغال کوسوفو و حمله و تجاوز نظامی بافغانستان در اکتوبر سال (۲۰۰۱) و ایجاد پایگاه های نظامی در پاکستان، تاجکستان، قفقاز در گرجستان،

امریکا و شرکای امپریالیست آن در تجاوز نظامی بافغانستان بیشتر از ۱۵ هزار انسان مظلوم و بیگناه را با بمبارانهای وحشیانه بقتل رسانده و هزاران دیگر را معلول کردند؛ هزاران خانه را منهدم و آنچه

از تأسیسات و منابع دولتی و ملی از شرح‌حلات تجاوزگران روسی، پاکستانی، ایرانی و جنایتکاران و دزدان داخلی قبلی باقی مانده بود در ساحات نظامی و ملکی بوسیله امپریالیست‌های امریکائی و اروپائی ویران گردید.

امریکارژیم طالبان را سقوط داد، گروه اسامه و سایر گروه‌های اسلامی افراطی را که روزی در جهت پیشبرد اهداف امپریالیستی اش پرورانده بود سرکوب نمود؛ افغانستان را با اشغال کامل نظامی درآورده و گروه‌های ارتجاعی جنایتکار ائتلاف شمال و سایر گروه‌های ارتجاعی را تجدید سازمان کرده و با چند گروه و عناصر مزدور و خادم دیگر قدرت رساند. امریکا و متحدین آن با مشخص کردن اهداف بعدی تجاوزات شان تحت نام ادامه "جنگ ضد تروریستی" درصد گسترش و تداوم این جنگ و توسعه مناطق تحت سلطه شان اند.

از آنجائیکه در تاریخ (۱۵۰) ساله اخیر افغانستان هر زمان که استعمارگران انگلیس به کشور لشکرکشی نموده اند، شاه و دولت دست نشانده را از طبقات ارتجاعی خود فروخته و میهن فروش داخلی با تبلیغات گمراه کننده و اغتشاش اذهان عوام کشور بر آنها تحمیل کرده اند. چنانکه در طی ۲۴ سال اخیر سوسیال امپریالیزم شوروی دولت دست‌نشانده و مزدورشان "خلقها" و پرچمیها را در حالیکه کشور عملاً تحت اشغال نظامی و استعمار آنها قرار داشت؛ بنام دولت نمایندگان مردم تبلیغ مینمودند. بعد از آن امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی دولتهای دست‌نشانده و مزدور آنها دولت تنظیمهای جهادی و طالبان را بنام دولتهای "مشروع" حاصل مجاهدتهای مردم افغانستان بر مردم افغانستان تحمیل نمودند. بعد از تجاوز نظامی امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی متحدان در سال گذشته و سقوط رژیم طالبان باز هم همان سناریوی مسخره استعمار و امپریالیزم تکرار گردید. این بار فورم دیگری؛ از طریق نمایش مضحک کنفرانس بن تحت نظارت ملل متحد و نظارت و ریاست مستقیم امریکا، انگلیس، جرمنی و سایر دولتهای امپریالیستی و ارتجاعی. دولت موقت از گروه‌های جانی و دشمن مردم افغانستان از جمله ائتلاف شمال، گروه ظاهر شاه، کنفرانس قبرس و سایر گروه‌ها و عناصر ارتجاعی خدمتگذار امپریالیزم تحت ریاست حامد (کرزی) مهره انتخابی امریکا در کابل تشکیل گردید. این دولت ماهیتاً یک دولت مزدور و دست‌نشانده امپریالیزم است.

با در نظر داشت ماهیت فکری و سیاسی و گذشته هر یک از گروه‌های متشکله این دولت که از دشمنان مردم افغانستان بوده و شنیدنی‌ترین جنایات را از گروه‌های جهادی، "خلقها" پرچمیها، ملیشه‌ها، ظاهر شاه و سایرین علیه مردم مامرتکب شده اند. اینها و قوی‌ترین دشمن مردم و میهن بوده و برضد منافع مردم و میهن ماقرار دارند. در شرایط فعلی امپریالیزم بین المللی و ارتجاع داخلی متحداً خلقهای کشور را موردستم

وسرکوب قرار میدهند. استقلال و آزادی کشور سلب گردیده است مردم مابانقیاد کشیده شده و تمام مقدرات و سرنوشت سیاسی آنها بدست امپریالیزم و خودفروختگان آن تعیین میشود. ولی بیشرمانه همه این تجاوزات و ستمگری و بیعدالتی را علیه مردم مابنام خواست مردم تبلیغ میکنند. و باکمال وقاحت و بیشرمی گروه ها و عناصر ارتجاعی سرسپرده امپریالیزم با امپریالیزم و ارتجاع بین المللی هم آواز شده این شرایط را بحیث "مرحله نوین" در افغانستان جامیزند.

مردم کشور ما که در طی ۲۴ سال اخیر بدتر از قبل قربانی تجاوزات، جنایات و توطئه ها و دسایس امپریالیزم و ارتجاع جهانی و داخلی اند؛ همه مقاومتها، قربانیها و فداکاریهای آنها بوسیله همین نیروهای ارتجاعی به کمک قدرتهای جهان خوار و ولتهای ارتجاعی منطقه به شکست کشانده شده و وحشیانه ترین جنایات را بر آنها اعمال کرده اند؛ باز هم بوسیله امپریالیزم بر آنها تحمیل شده است. مردم مظلوم و ستمکشیده کشور ما باید از شکستها و ستمهای که در طی این مدت بر آنها تحمیل شده بیاموزند، بیش ازین فریب تبلیغات قدرتهای بیگانه و گروه های داخلی مزدور بیگانه رانخورند. همین قدرتها با توسل بهمان شیوه های کهنه و ارتجاعی از جمله تدویر "لویه جرگه" تلاش دارند تا سلطه و حاکمیت قوتها و عناصر ارتجاعی را مشروعیت و قانونیت بخشند. باز هم امپریالیزم و ارتجاع از عدم آگاهی سیاسی مردم ستمکشیده ماسوء استفاده نموده و لویه جرگه را بنام "عالیترین مظهر اراده مردم" کشور ما تبلیغ مینمایند. در حالیکه این جرگه در ماهیت بجز تجمع نمایندگان اربابان ملاک، تاجران و ستمگران مردم مانیستند. همان کسانی درین جرگه "انتخاب" و انتصاب میشوند که در جهت تأمین منافع طبقات و اقشار ارتجاعی جامعه و سلطه امپریالیزم امریکا و سایر قدرتهای متحد آن عمل نمایند. هرگز نمایندگان واقعی مردم افغانستان درین جرگه هادر طول تاریخ آن راه نداشته اند؛ و اکنون که تحت سلطه جانیتترین نیروها و سلطه استعماری امپریالیزم دایر میگردد؛ چگونه ممکن است بتوان صحبت از سهم نمایندگان مردم در آن داشت. هم اشغالگران امریکائی و اروپائی و تمام گروه های جمع شده در محور آنها دشمنان قسم خورده مردم افغانستان اند؛ آنچه خاصاً در طی (۲۴) سال اخیر بر سر مردم ما آمده است بوسیله همین قدرتهای خارجی و گروه های مزدور آنها اعمال شده است. امریکا و سایر قدرتهای همکار آن هرگز با خلقها دوستی ندارند، آنها سرزمین، منابع و ذخایر طبیعی، نیروی کار ارزان، بازار فروش اجناس و تجارت نابرابر و ظالمانه ضرورت دارند. آنها با خاطر منافع شان جهان را بباخ و خون میکشند. آنها چشم بنمایند زبیر زمینهای کشور و آسیای میانه درین منطقه دارند. آنها با استفاده از موقعیت جغرافیائی و سیاسی افغانستان بر ضد خلقها و ملل منطقه استفاده میکنند؛ باروی کار آوردن یک دولت دستنشانده و تابع از کشوری بحیث معبر و پایگاهی در تجاوز بکشورهای دیگر منطقه بهره میگیرند. ۵۰ سال دوران سیاه و استبدادی سلطنت خاندان نادرخان، یکنیم دهه دولت وحشت و ظلم

وجنایت خلقیها وپرچمیها وده سال دوران حکومت گروه های جهادی وطالبان گواه براین مدعاست که قدرتهای خارجی هرگز دوست خلقها وملتشان نبوده ودرجوامع وکشورهاباتکابه ارتجاعیترین نیروها وگروه هاوحشیانه ترین اعمال راعلیه توده های مردم روا میدارند. مایقین داریم که درآینده نیزهردولتی که روی کار بیاورند ماهیتاً از همین قماش خواهد بود.

مردم کشورما که در طی ده هاسال متوالی خاصاً (۲۴) سال اخیر میلیونها کشته ومعلول داده اند، زجروستم کشیده اند، زندان وشکنجه شده اند، بفقرو بیچارگی وقحطی وگدائی کشانده شده اند، ازیتعلیمی وامراض گوناگون جسمی وروحي رنج میکشند، داروندارشان را از دست داده اند، اکثریت نفوس کشور از ابتدائی ترین امکانات رفاهی وبهداشتی محروم اند، شب وروز در نگرانی وگرسنگی عذاب میکشند، میلیونها هموطن مادر کشورهای ایران وپاکستان در بدترین شرایط نیستی وتحقیر وستم در طی نیم قرن عذاب کشیده اند، مردم مادر داخل کشور از هر نوع حقوق سیاسی واجتماعی محروم اند و همین اکنون تحت استبداد ووحشت دار و دسته های گروه های جهادی وملیشه، خلقی وپرچمی وسایر گروه های جانی رنج میکشند. مردم مابایدیدارباشند که آزادیهای محدود اجتماعی، موسیقی شنیدن وسینما رفتن وازین قبیل بمعنای تأمین حقوق اساسی سیاسی، آزادی واستقلال ورفاه اقتصادی واجتماعی يك ملت نیست. توده های مردم که صاحبان اصلی وواقعی جامعه اند، تمام نعمات مادی ومعنوی جامعه را آنها تولید کرده وبوجود آورده اند، معماران واقعی این کشور آنها اند، استقلال وآزادی را آنها بخون شان حاصل کرده وحفاظت کرده اند. ولی نه تنها در شرایط موجود بلکه در طول تاریخ يك مشت مفتخوار اجیر بكمك قدرتهای خارجی بر مردم ماحاکم شده اند ووحشیانه ترین وجهی بر آنها جور وستم کرده اند.

باز هم در شرایط فعلی مردم کشور ما بوسیله قدرتهای امپریالیستی وارتجاعی در شرایط وحشتناکی قرارداد شده اند و تلاش دارند تا یکبار دیگر آنها را فریب داده وشرایط حاکمیت گروه های ارتجاعی را بر آنها طولانی سازند. قدرتهای امپریالیستی وارتجاعی اگر صحبت از "بازسازی" کشور دارند باز هم همان بخشهای رادوباره سازی خواهند کرد که در آینده از آنها در جهت منافع شان بهره برداری کنند. در بدل این "کمکها" وقرضه هاسلطه غارتگرانه شان را محکم کرده تا خون این ملت را بمکند. این قدرتها هر چه بیشتر منافع آنها نظر دارند تا آبادی این کشور و تأمین شرایط رفاهی مردم ما.

مردم ماباید از تاریخ گذشته شان بیاموزند، تجارب تلخ نیم قرن اخیر را که با پوست وگوشت شان لمس کرده اند، انواع مظالم وجنایات بوسیله گروه های مزدوریگانه بر آنها تحمیل شده است ودر عمل لمس کرده اند که همه این گروه های رنگارنگ خود فروختگان قدرتهای امپریالیستی و قدرتهای منطقه ای اند.

مردما شاهدانده که حاصل خون ورنج و عذاب آنها را مثنی بیگانه پرست از کف آنها ر بوده و خود صاحب جاه و مقام و ثروتهای کلان شده اند. نباید بیش ازین اجازه دهند تا این مزدوران حقیر بر آنها حکمروائی کنند. آن گروه های سیاسی که در طی نیم قرن اخیر با قبول تمام قربانیها و شکنجه و عذاب بوسیله دشمنان مردم و میهن صادقانه در کنار مردم قرار گرفته و از منافع آنها و میهن دفاع کرده و در نظر و عمل با ثبات و استقامت بمبارزه ادامه داده و میدهند، آنها دوستان واقعی مردم اند که در راه منافع مردم و میهن مبارزه کرده و میکنند. هزاران روشنفکر انقلابی و آزادیخواه در راه منافع مردم و میهن جانهای شان فدا کرده اند؛ که بوسیله رژیم مزدور روسی و جنایتکاران احزاب و تنظیمهای ارتجاعی اسلامی ظالمانه به شهادت رسیدند و یاد رزندان آنها با اثر شکنجه های غیر انسانی بدست جنایتکاران "خلقی" و پرچی عذاب کشیده اند.

در اوضاع کنونی کشور در اشغال نظامی و سلطه استعماری امریکا و چندین قدرت امپریالیستی قرار دارد، استقلال کشور سلب گردیده و مردم مدارس سارت و بردگی کشیده شده اند. برخلاف تبلیغات امپریالیزم و مثنی خود فروخته و مزدور که در خدمت امپریالیزم قرار دارند و دولت موقت دست نشانده به جاه و مقامی رسیده اند؛ بیشتر مانه همین اشغال و استعمار آزادی و آزاد سازی نامیده و صحبت از افغانستان "نوین" دارند. اما این نوکران حرفه ای امپریالیزم کور خوانده اند؛ اگر در شرایط فعلی مردم مارا در منگنه فقر و گرسنگی و هر دم شهیدی تحت شرایط اختناق و استبداد با داران خارجی شان در تنگنا قرار داده اند؛ این خائنین به مردم و میهن بدانند که سرنوشت قوای اشغالگرا امریکا و متحدان آن و مزدوران حقیرشان، سرنوشتی بهتر از تجاوزگران روسی و مزدوران "خلقی" و پرچی آن نخواهند داشت. مایقین داریم که مردم آزادیخواه افغانستان ازین حالت سردگی، وحشت زدگی و درماندگی بیرون خواهند آمد و تحت رهبری نیروهای واقعا انقلابی مردمی و آزادیخواه مقاومت همه جانبه را علیه اشغالگران امریکائی، انگلیسی، فرانسوی، جرمنی و سایرین و دولت دست نشانده آنها آغاز خواهند کرد. این حکم تاریخ است که امپریالیزم و ارتجاع برای همیشه نمیتوانند خلقها را در سارت و بردگی نگهدارند، تاریخ مبارزات خلقها و ملل آنها را اثبات کرده است که سرانجام شکست و ذلت از آن دشمنان مردم و پیروزی از آن توده های مردم خواهد بود.

دولت و نقش آن در سرکوب و انقیاد طبقات تحت ستم و استثمار جامعه

قبل از پیدایش اولین شکل بهره کشی انسان از انسان و تقسیم طبقاتی جامعه به برده دار و برده؛ پدرسالاری یا کلان فامیلی وجود داشته است (کلان قبیله، در آن زمان مردم یک قوم و خویش با هم زندگی میکردند). در آن دوران نه دولت وجود داشت و نه دستگاه خصوصی برای اعمال منظم

زورودر انقیاد در آوردن مردم. يك چنین دستگاهی است که دولت نام دارد. در جوامع اولیه، وقتی انسانها بصورت گروه های کوچک در قبایل میزیستند و هنوز در مراحل ابتدائی تکامل بودند، در شرایطی شبیه دوران توحش؛ عصری که جوامع انسانهای متمدن نوین هزاران سال با آن فاصله زمانی دارند. هنوز هیچ نشانی از وجود دولت به چشم نمی خورد. ما شاهد تفوق آداب و رسوم، اعتبار و احترام، نشانه های از قدرت بزرگان قبیله میباشیم.

گاهگاهی هم شاهد برخورداری زنان از این قدرت هستیم. در آنروزگار موقعیت اجتماعی زنان مانند امروز پامال نشده بود و این چنین تحت ستم نبودند. ولی در هیچ کجا نشانی از دسته مخصوصی از مردم که خود را از دیگران جدا کرده و بر آنها به قصد حکومت کردن فرمانروائی کنند و بطور سیستماتیک و دائمی دستگاهی برای اعمال زور و خشونت در اختیار داشته باشند، همچنان که امروز نیز بنمایش گذاشته میشوند، گروه های مسلح، زندانها و وسایل دیگر برای بانقیاد در آوردن اراده دیگران با اعمال روز، مشاهده نمیکنیم. تمام این ترکیب هاست که جوهر اساسی دولت را تشکیل میدهند.

اگر ما خود را از قید تعلیمات کهنه و خرافی و مباحث فلسفی و عقاید گوناگونی که توسط محققین سرمایه داری بخوردمان داده میشود برهانیم، اگر خود را از قید اینهارها سازیم و کوشش کنیم که جوهر واقعی مطالب را بدست آوریم، آنوقت خواهیم دید که دولت حقیقتاً دستگاهی است برای فرمانروائی. وقتی گروهی پدیدار میشوند که کارشان فقط حکومت کردن است؛ و برای حکومت کردن احتیاج بدستگاهی مخصوص برای اعمال زور و در انقیاد در آوردن اراده دیگران، مانند زندانها، افرادی مخصوص، ارتشها و غیره دارند، آنزمان دولت پدیدار میگردد.

امازمانی بود که دولتی در کار نبود، و قتیکه هم بستگی عمومی، خود جامعه، نظم و مقررات کار بانیروی آداب و رسوم، بوسیله اعتبار و احترام به بزرگان قبیله و یا بوسیله زنان. که در آنزمان نه فقط با مردان مساوی بودند بلکه در بعضی موارد مقامی بالاتر از آنان نیز دارا بودند؛ ابقاء میگردد. در حالیکه گروهی خاص وجود نداشتند که متخصص در فرمانروائی باشند. تاریخ نشان میدهد که دولت بعنوان يك عامل جبر و ستم بر مردم هنگامی و در جائی ظاهر شد که جامعه به طبقات تقسیم گردید؛ یعنی تقسیم مردم به دسته های گوناگون که بعضی از آنها بطور دائم در موقعیتی بودند که میتوانند بهره کار دیگران را به خود اختصاص دهند، جایی که گروهی از گروهی دیگر بهره کشی میکردند. و این تقسیم جوامع به طبقات را باید همیشه بعنوان اساسی ترین اصل تاریخ در خاطر داشته باشیم.

تکامل همه جوامع بشری طی هزاران سال، در تمام کشورها بدون استثناء، يك قانون عمومی را بطور قاطع مکشوف میسازد، که در آن يك نظم و تداوم بچشم میخورد، لذا در ابتدا جوامع بی طبقه بودند، همان

جوامع اولیه پدرسالاری و ابتدائی که در آنها از اشراف خبری نبود، سپس جوامعی که بر مبنای برده داری بودند بوجود آمدند، یعنی جوامع برده دار. برده داری نخستین صورت بندی اجتماعی اقتصادی برشالوده استثمار فرد است. برده داری در مرحله تلاشی کمون اولیه و برشالوده ازدیاد عدم تساوی اقتصادی که خودثمره پیدایش مالکیت فردی بود نضج گرفت. بردگی نخست در مصر باستان، در بابل، در آشور، در چین و هندوستان پدیدگشت، ولی در یونان و روم باستان بشکل کلاسیک خودتکامل حاصل کرد. تمام اروپای متمدن و نوین امروزی از این مرحله گذشته است. در شرق بردگی بیشتر خصلت پادشاهی و خوانوادگی داشت. اکثریت بزرگی از انسانهای دیگر قسمت‌های جهان نیز از این مرحله گذشته اند. از دوهزار سال پیش برده داری با منتهای قدرت خود حکومت میکرد. اگرچه صورت بندی اجتماعی اقتصادی برده داری بمتابه یک مرحله تاریخی تکامل اجتماعی از بین رفت ولی وجود برده باشکال مختلف در نظام فئودالیزم حتی تا زمان مانیز باقی ماند؛ مثلاً در میان انسانهای که کمتر توسعه یافته اند هنوز بقایای از برده داری بچشم میخورد، برای مثال میتوانی نهاد‌های کوچکی از برده داری را در آفریقا مشاهده کنید. تقسیم جامعه به برده دار و برده اولین تقسیم مهم طبقاتی بود. گروه اول نه تنها تمام ابزار تولید، زمین و متعلقات آنرا در تصرف داشت، با تمام ناچیزی و ابتدائی بودن این ابزار، بلکه مردم را نیز در مالکیت خود داشت. این گروه را برده دار نامیدند، در حالیکه دسته دیگر را که کار میکردند و ثمره کارشان را در اختیار دیگران قرار میدادند بعنوان برده میشناختند. به شهادت تاریخ افغانستان چندین هزار سال قبل از میلاد داخل یک تحول بزرگ اجتماعی شده و در نتیجه انکشاف زراعت و آبیاری و وسایل آن بمرحله جامعه طبقاتی رسیده است.

بعد از شکل برده داری مرحله تاریخی دیگری بنام فئودالیزم آغازگشت. این صورت بندی اقتصادی اجتماعی نیز برشالوده استثمار استوار بود. دوران فئودالیزم بنوبه خود بیه نسبت دوران قبل مترقیتر بود و میدان وسیعتری برای رشد نیروهای مؤلده پدیدار شد. در اکثریت قریب باتفاق کشورها برده داری در دوره تکاملی خویش به سرواژ رعیت داری تبدیل شد. درین هنگام جامعه اساساً به مالکان فئودال و زارعان سرف رعیت یا غلامی که پابند زمین بود تقسیم میشد. شکل روابط بین انسانها تغییر یافت. برده داران، بردگان راجزئی از مالکیت خویش میپنداشتند، قانون این دیدراتشیت مینمود و بیه بردگان کاملاً بمنزله احشام برده داران مینگریست. پس تا آنجاکه بیک زارع سرف مربوط میشد، ستم طبقاتی و وابستگی باقی ماند، اما آنچنان وانمود نمیشد که مالکان فئودال رعایای خود را مانند احشام مالک باشند، بلکه فقط حق داشتند ثمرات کار آنها را بخود اختصاص داده و از آنها خدمات اجباری خاصی رابخواهند. اگرچه در عمل همانطور که میدانید، رعیت داری بخصوص در روسیه که

سرواژیسترازه‌رجای دیگر بطول انجامید و خشنترین شکل ممکن را داشت، چیزی جز برده داری نبود. در افغانستان باتلاشی نظام بردگی رشد مناسبات فنودالی از قرون اولیه میلادی (قرن سوم و چهارم) بتدریج شکل گرفته و در قرنهای (۱۷ و ۱۸) به منتهای عروج خود رسید.

باتوسعه تجارت، پیدایش بازار جهانی و رشد گردش پول، طبقه جدیدی در درون جامعه فنودالی پدیدار گشت. طبقه سرمایه داران کالا، مبادله کالا و ازبالافتن قدرت پول، قدرت سرمایه ناشی گشت. از نظر تاریخی رشد مناسبات تولیدی سرمایه داری در اروپای غربی از قرون وسطی آغاز می‌شود. ولی در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم تولید ماشینی آغاز می‌گردد. در طول قرن هجدهم و نوزدهم، انقلاباتی در تمام دنیا صورت گرفت. فنودالیزم در تمام کشورهای اروپای غربی بر افتاد. در نتیجه یک شکل از جامعه جایگزین شکل دیگری از آن گردید. فنودالیزم جای خود را به سرمایه داری داد، که در آن اساساً تقسیم طبقاتی جامعه شکل جدیدی بخود گرفت.

صاحبان سرمایه، مالکان زمین و کارخانه هادر تمام کشورهای سرمایه داری هنوز هم اقلیت ناچیزی از جمعیت را تشکیل می‌دهند که حاکمیت کامل بر کارکنان دارند و در نتیجه بر توده کارگران، که اکثریت آنها را پرولتاریا و کارگران روز مزد یعنی کسانی که معیشت خود را در پرورده تولید فقط با فروش دستهای کارگری و نیروی خویش کسب می‌کنند، حاکم بوده، آنان را تحت ستم نگه میدارند و استثمارشان می‌کنند. با گذاره سرمایه داری، دهقانانیکه در دوران فنودالیزم پراکنده و منکوب گردیده بودند، قسمتی (اکثریت آنها) به پرولتاریا و قسمتی (اقلیت آنها) به دهقانانی ثروتمند، که خود کارگرانی را اجیر کرده و نوعی سرمایه داری روستائی را تشکیل میدادند، تبدیل شدند.

این واقعیت اساسی گذار جامعه از شکل‌های اولیه برده داری به سرواژ و بالاخره به سرمایه داری؛ را باید همیشه بخاطر داشته باشیم، چراکه فقط با بخاطر داشتن این واقعیت اساسی، فقط با بررسی همه عقاید (دکترین‌ها) درین چهارچوب اساسی است، که خواهیم توانست این دکترین‌ها را بدرستی ارزیابی کرده و به مفهوم واقعی آنها پی ببریم. برای آنکه هر کدام ازین دوران‌های عظیم در تاریخ بشر یعنی برده داری، فنودالیزم و سرمایه داری، صد هاقرن را در بر می‌گیرد و نمودار انبوهی از اشکال سیاسی است، این گوناگونی و تنوع در عقاید سیاسی، انقلابات بی حساب است (بخصوص در رابطه با دکترین‌های سیاسی و فلسفی محققین و سیاستمداران سرمایه داری)، فقط با در دست گرفتن این کلید رهنما، یعنی این گونه تقسیم بندی جامعه به طبقات، این گونه تغییر در اشکال حاکمیت طبقه، فقط ازین نظر است که همه مسایل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، معنوی، مذهبی و غیره قابل بررسی می‌باشند.

اگر مسئله دولت را ازین نقطه نظر بررسی کنیم خواهیم دید که قبل از تقسیم جامعه به طبقات، هیچگونه

دولتی وجود نداشت. ولی همینکه تقسیم جامعه به طبقات پدیدار شد و پیاگرفت، همینکه جامعه طبقاتی بوجود آمد، دولت هم پدیدار گشت و ریشه دواند. تاریخ بشر شاهد کشورهای زیادی است که مراحل برده داری و فئودالیزم را گذرانده و به سرمایه داری رسیده اند. همچنان تاریخ در قرن گذشته میلادی شاهد کشورهای است که ازین مراحل گذشته به جوامع سوسیالیستی رسیده اند از جمله در روسیه و چین و یاد در حال گذار به سوسیالیزم بودند. ولی اکنون در جهان کشور سوسیالیستی وجود ندارد. در هر یک ازین کشورها، علیرغم همه تغییرات عظیم تاریخی که در آنها صورت گرفته است، علیرغم همه تحولات سیاسی و انقلابات که ناشی ازینگونه رشد بشر؛ گذار از برده داری به فئودالیزم به سرمایه داری و به سوسیالیزم بوده و به مبارزه جهانی کنونی علیه سرمایه داری می باشد، همیشه پیدایش دولت را مشاهده میکنیم. دولت همیشه دستگاه مخصوصی مافوق جامعه بوده و شامل گروهی که کارش فقط، یا تقریباً فقط و یا کلاً فرمانروائی است، می باشد. مردم بدودسته، محکومان و آنانکه در حکومت کردن تخصص دارند یعنی حکمرانان و سیاستمداران که در فوق جامعه قرار می گیرند، تقسیم میشوند. این دستگاه یعنی دولت، این گروه از مردم که بر دیگران حکمرانی میکنند، همیشه دارای طرق و وسایل خاصی برای سرکوبی و تنبیه بدنی می باشند. قطع نظر ازینکه این خشونتها با چماق ابتدائی، انواع کاملتر سلاح های دوران برده داری، سلاح های گرم که در قرون وسطی و یا بالآخره با سلاح های مدرن که شکوهی از تکنولوژی قرن بیستم است و کاملاً بر مبنای آخرین دست آوردهای تکنولوژی نوین استوار گردیده اند، می باشد. روش خشونت تغییر کرد، ولی در هر زمان و در هر جامعه ای که دولت وجود داشت گروهی هم بودند که حکومت میکردند، فرمانروائی میکردند، مسلط بودند و برای حفظ قدرت شان دستگاهی برای اعمال زور و خشونت بر طبق مقتضیات فنی زمان خود دار بودند. و با بررسی این پدیده های عمومی، با پرسش از خود که چرا وقتی طبقات پدیدار نشده بودند دولتی وجود نداشت، در آن هنگام که از استعمارگرو استعمار شونده نشانی نبود، و چرا پیدایش طبقات پدیدار گشتند، فقط ازین طریق است که قادر خواهیم بود جوابی قاطع باین سوال که سرشت و اهمیت دولت در چیست بیابیم.

دولت دستگاهی است برای حفظ فرمانروائی یک طبقه بر طبقه دیگر. در آن دوران که طبقات در جامعه وجود نداشتند، در آن هنگام قبل از دوره برده داری، که مردم در شرایط ابتدائی یا برابری بیشتری کار میکردند، در شرایطی که تولید کار در کمترین حد بود، و در آن زمان که انسان اولیه به سختی می احتاج یک زندگی بسیار ابتدائی بود، آندسته خاصی از مردم که کارشان فرمانروائی و بانقیاد در آوردن بقیه افراد جامعه می باشد، هنوز بوجود نیامده بودند و نمیتوانستند بوجود آمده باشند. فقط وقتی اولین تقسیم جامعه به طبقات ظاهر شد، فقط هنگامیکه برده داری پدیدار گشت، آن زمان که طبقه ای خاص از مردم با تمرکز روی

ابتدائی ترین شکل کارزرعی توانستند مقداری مازاد تولید کنند، و این تولید اضافی برای پست ترین نوع زندگی که به بردگان تحمیل میشد واجب نبود و در دست برده داران قرار گرفت. باین ترتیب موجودیت این طبقه برده دار محفوظ گردید. در آن زمان بود که بمنظور استوار گرداندن ریشه های این طبقه لازم بود که دولت پدیدار گشت. و این چنین نیز شد و دولت بوجود آمد. دولت برده داران، دستگاهی که به برده داران قدرت داد تا بتوانند بر بردگان حکومت کنند. جامعه و دولت هر دو در آن زمان از مقیاس امروزی شان بسیار کوچکتر بودند، وسایل ارتباطی شان بطور غیر قابل مقایسه ای ناچیز بود و دولت درون مرزهای جغرافیائی بسیار محدودتری شکل گرفت. در هر صورت دستگاهی وجود داشت که بردگان را وادار به برده ماندن مینمود. دستگاهی که یک دسته از افراد جامعه را تحت سلطه و ستم گروهی دیگر نگاه میداشت. غیر ممکن است که بتوان بدون دستگاهی دائمی برای اعمال زور اکثریت افراد یک اجتماع را وادار به کارسیستماتیک برای دیگر افراد آن نمود. اشکال دولت بسیار گوناگون بود. حتی در دوره برده داری اشکال مختلف دولت در تمدن ترین و با فرهنگ ترین و پیشرفته ترین کشورهای آن زمان؛ برای مثال در یونان باستان و روم بچشم میخورند؛ که اساس شان کلاً بر برده داری استوار بود. در آن زمان نیز تفاوت های بین حکومت سلطنتی و جمهوری و مابین اریستوکراسی و دموکراسی وجود داشت. حکومت سلطنتی بر قدرت شخصی یک فرد استوار است، جمهوری حکومتی است که در آن از عناصر انتخاب نشده خبری نیست، اریستوکراسی بر قدرت اقلیت کوچکی از اجتماع پایه گذاری شده است و دموکراسی بر قدرت مردم استوار است (دموکراسی در زبان یونانی بمعنای قدرت مردم میباشد). همگی این اختلافات در دوران برده داری پدید آمد. علیرغم تمام این اختلافات دولت دوران برده داری پدید آمد. قطع نظر از سلطنتی، جمهوری، اریستوکراسی و یا دموکراتیک بودنش، دولت برده داران بود.

در زمان دولت برده داران برده گان نه فقط تبعه یک کشور شمرده نمیشدند بلکه حتی انسان نیز بحساب نمی آمدند. قوانین رومی ها بآنان بدیده احشام مینگریست. قانون قتل نفس و دیگر قوانین فقط از برده داران که تبعه شناخته میشدند حمایت میکرد. اما خواه حکومت جمهوری بود خواه سلطنتی؛ در هر صورت حکومت برده داران بود. برده داران از تمام حقوق برخوردار بودند، در حالیکه بردگان در چشم قانون احشام بحساب می آمدند، و نه تنها هرگونه اعمال خشونت بر بردگان آزاد بود بلکه حتی کشتن برده گان نیز جرم بحساب نمی آمد. جمهوری های برده دار طوری که در فوق تذکریافت دارای اشکال متفاوتی بودند. در جمهوری های اریستوکراتیک فقط عده قلیلی از افراد ممتاز حق شرکت در انتخابات را دارا بودند، در جمهوری های دموکراتیک همه در انتخابات شرکت میکردند، ولی منظور از همه یعنی برده داران، بجز بردگان. این نکته اساسی را باید همیشه بخاطر داشت، بدان سبب که بیش از هر چیز مسئله دولت

وطبیعتش راروشن و آشکار میسازد. دولت دستگاهی است برای جور و تعدی يك طبقه به طبقه دیگر، دستگاهی است که بوسیله آن يك طبقه طبقات زیر دست رامطیع خود میکند. دولت برده داری میتواند بشکل سلطنتی، جمهوری اریستوکراتیک و یا حتی جمهوری دموکراتیک باشد. فی الواقع دولت تعییرات زیادی کرد، ولی جوهره‌مه آنها یکی بود، برده گان از هیچ حقی برخوردار نبودند و طبقات تحت ستم را تشکیل میدادند، همین موضوع را نیز بوضوح در دولت فئودالی مشاهده میکنیم (ادامه دارد).

صفحه از تاریخ افغانستان

اوضاع اقتصادی و اجتماعی در دوران رژیم نادرشاهی:

بعد از اغتشاش دوره سقوی و استقرار رژیم جدید نادرشاهی، امور اقتصادی افغانستان چه شکلی بخود گرفت؟ این دولت کلیه اقدامات و اساسات مثبت دوره امانیه را از بین برده، امتیازات فئودالی را اعاده کرد، قانون نیمه مشروطه را منسوخ و آزادیهای نسبی سیاسی و مساوات حقوقی را از بین برد، سنگ بفرهنگ ملی زد و تیر بر سینه مبارزین ضد استعمار خارجی و ضد استبداد داخلی انداخت و خواست نظام اجتماعی قرون وسطائی را تحکیم کند. بعد از گذشته شدن نادرشاه دولت سیاست او را در جهت سرکوبی قیامها و مبارزات آزادیخواهان با شدت تعقیب کرد. همچنان دولت بامشی تبعیت از استعمار برتانیه مانع انکشاف مثبت صنایع ملی میگردد.

عده سرمایه دار و تجار عمده افغانستان که در وقت نادرشاه ماهیت اصلی خود را آشکار کرده بودند با گرفتن امتیاز و انحصار تجارت و تشکیل شرکتها و بانکها در پهلوی دولت ارتجاعی و سیاست استعماری نشستند. قشرفوقانی این گروه نیز در سیاست و قدرت دولت شریک و رفیق جانی حکومت گردید. در رأس سرمایه دار و تجار بزرگ افغانستان تاجر آزموده (عبدالمجید خان زابلی) قرار گرفته بود که با اشتراک خانواده حکمران، انحصار تجارت داخلی و خارجی کشور را در دست گرفت. و بواسطه انتفاع بیسرح از تجارت داخلی، وابسته رژیم ارتجاعی گردید و بواسطه انتفاع از انحصار تجارت خارجی مرتبط با ممالک استعماری خارجی شد. یعنی دو خاصیت مذموم خودش را نشان داد: یکی پشتیبانی از حکومت مستبده و دیگر حمایت از دول استعماری

خارجی. البته چنین عناصری که وطنش راه مارکیت مصنوعات ممالک خارجی و بازار فروش مواد خام کشور به ممالک مذکور مبدل کرده و ازین راه سود فراوان میبرد، ب سرمایه گذاری در صنایع داخلی و یاری فورمهای اساسی اقتصادی افغانستان احتیاجی احساس نمیکنند مگر اندکی و آنهم بغرض تنظیم و تسهیل تجارت خویش.

طبیعتاً پیوند عده از چنین سرمایه دار و تجار عمده، بایک حکومت استبدادی و ارتجاعی (بواسطه شریک ساختن آنان در تجارت شخصی و دادن اسهام در شرکتها و بانکها و بالنتیجه سرمایه دار ساختن ایشان)، و همچنین پیوند عده خان و ملاک بزرگ (بواسطه تاجرو سرمایه دار شدن) با سرمایه دار و تجار دلال، پیوند تجار بزرگ (بواسطه خریدن و داشتن زمین در دهات) با ملاکین عمده، "اتحاد مقدس" آنها و دستگاه حاکمه را تکمیل نمود. پس فعالیت چنین تجار عمده و دلال گرچه در رشد سرمایه داری در افغانستان بکوشید، مانند طبقه رفیق خود ملاک مانع جدی انکشاف جامعه افغانستان بشمار میرفت. این گروه برای تاراج مادی و معنوی و اخلاق ملی کشور، قشونی از ملاکین بزرگ و خاندان حکمران کشور و رجال بزرگ اداری را بشکل یک قوت الظهر تشکیل کرد و فرد فرد آنان را با تقدیم رشوه و تحفه و قرض بلا سود و سهم و اشتراک در تجارت دلالی و سود خواری رفیق راه خود ساخت. حتی برای زنان و اطفال خاندان حکمران در مراسم عروسی و نامزدی و ختنه سوری و غیره طبق ذوق و سلیقه هر یک شان سامان تجملی و پوشاکه و مبل اثاثیه و امثال آنها بقیمت میلیونها از خارج تحف و هدایای آموردند. تا بالاخره عبدالمجید زابلی وزیر اقتصاد، و باندهش، با محمد هاشم خان صدراعظم و خاندان و اعوانش، بشکل شمشیر دودمه درآمدند، که در قعر قلب حیات مادی و معنوی مردم افغانستان فرورفته باشند، البته دمه اداری و سیاسی این شمشیر محمد هاشم خان و دمه اقتصادی آن زابلی بود.

تأثیر و نتیجه این سیستم اقتصادی در پهلوی سیاست استبدادی در مورد ملت و کشور افغانستان چه بود؟ در دهات و قصبات، دهقان و زارع در سرایشی بیزمین شدن لغزان گردید، یک دهقان کمزمین در عروسی و یامرگ یکی از اعضای خانواده خود مجبوره گرو دادن زمین و یا قسمتی از زمین خود میگردید. ملاک بزرگ و یاپولدار سود خواردهات که مثل گرگان لاشه خوار با انتظار و رود مرده نشسته بودند این زمین را به گرو گرفته و باقرضه ئی بار بچ سالانه از پنجاه تا هفتاد فیصد میدادند. مدیون از تادیه پول گروی و یارب ب سود خوار عاجز می آمد و داین بحکومت محل که حامی پولدار و ملاک است مراجعه میکرد و دهقان بدبخت بفروش زمین و تادیه قرض مجبور میگردد. اما این خرید و فروش بدون مزایده و رقابت خریداران بعمل می آمد، زیرا ملاک و تاجر و پولدار باین هم قرار ذهنی داشتند که یکی زمین طرف معامله دیگر خود را رانی خرید، لذاتعیین قیمت زمین دهقان مقروض یکطرفه بدست پولدار داین بود. اما دهقانان علاوه بر این باشکال

دیگرنیزاستثمارگردیده وزمین خودراازدست میدادند. مثلاً ملاک بزرگ، قطعهٔ اززمین دهقان کوچک رامیپسندید، اگردهقان کوچک ازفروختن آن امتناع میورزید، یکی ازاتباع ملاک بزرگ علیه دهقان کوچک دعوی مصنوعی براه می انداخت وحکومت محل عادتاًدهقان راتوقیف مینمود. مصرف بندیخانه وعایله دهقان برای رهائی ازین مضیقه بدادن رشوت وامیداشت واینکاربدون فروختن زمین میسرنبود. ملک بزرگ زمین مذکوررابقیمت خیلی ارزان میخرید. این تنهانبوددرخرابی فصول وکم آبی وعوارض طبیعی، دهقان باعایله اش گرسنه میماندودست به قرضه درازمیکرد، این قرضه باربح گران سودخواربعجله آنقدرثقیل میگرددیکه دهقان بفروش زمین خودمجبورمیشد. شکل دیگر بیزمین شدن دهقان کمزمین این بودکه باتحصیلات گوناگون مالیات، بیگار، رشوت خواری ادارات مالی ومحلی آنقدرکمردهقان راخمیده میساخت که مجبوربفروش زمین کوچک وکم حاصل وپرمصرف خودمیگردیدوخودش بحیث دهقان سهم بگیردخدمت وکارگری زمیندار بزرگترداخل میشدبآنصورت دهقانان کم زمین جزء دهقانان بیزمین شده وبالاخره دهقان متوسط الحال هم بین دوقطب ملاکین بزرگ وافلاس کنندگان بیزمین قرارمیگرفت.

درقسمت مالدارى افغانستان عین آنچه گفته شدصدق میکند. یعنی مالداران بزرگ مرفه بوده ومالداران کوچک ومتوسط روزبروزفقیرترمیشدندودراردوی بیکاران ومولدین اصلی کشورافزوده میرفت. اماآیادرقراء وقصبات وشهرهای کشوروسایل کاروجذب این اردوی بزرگ بیکاران وبازوان تواناوجودداشت؟ جواب آن منفی است. این بودحالت دهقانان فقیر(اکثریت بیشترازنودفصد مردم کشور) که اشتغال عمومی شان منحصردرامورزراعت بوده وبیشترازخمس اراضی قابل زرع وطن خودرادردست ندارند، وسی فیصدآنان بکلی فاقدزمین مزروعی اند. قوه بازوان دهقانان درمملکت کم انکشاف افغانستان بطوردلخواه ملاکین، بقیمت اندکی خریده میشودیعنی درشکل بهترین خودازخمس تولیداتش حصهٔ بیشتری ندارد. البته دهقانان مرفه هنوزتقریباً ده فیصداراضی قابل زرع رادردست نگهداشته اندوقیه اراضی مزروع کشورمتعلق خوانین وملاکین، تجارزمینداربوروکراتهای زمین خواراست. این اوضاع اقتصادی واداری افغانستان دارای تأثیرزهرآکین درزندگی مادی واخلاقی واصالت معنوی مردم افغانستان بود.

درپایتخت وسایرشهرهای کشور، مردم وطبقهٔ متوسط ازقبیل تجارخرده پا، روشنفکران غیراشرفی، پیشه وران واهل حرفه هاوصنایع دستی، معلمین ومامورین پائین رتبه، کارگرومزدورونوکروبیکاران وغیره، ازدهات کشورحالتی بهترنداشتند. کارگران صنایع دستی وماشینی ازآنهاهم دروضع بدتریبودند. توریداموال استهلاکی خارجی مثل سیلی، محصولات پیشه وری کشوررازمیان میبردوحرفه های نساجی وپیزاردوزی، مسگری وزرگری، آلات وادوات زراعتی وطباخی، فرش وظرف منزلی وامثال آنرابه

ورشکست و کساد میکشاند، در حالیکه تولیدات صنعتی داخلی از قبیل پارچه باب و یاپوش و بوره و غیره احتیاجات مملکت را بیشتر از تقریباً پانزده فیصد تکافو کرده نمیتوانست. بقیه السیف پیشه وری افغانستان زیر کنترل کمپنیهای بزرگ تجارتي بشکل ابتدائی ورکشاپهای تجارتي درآمد میرفت. جولاز فابریکه نساجی نخ و تاروسایر پیشه وران مواد خام (باستثنای اندکی) ازین شرکتهای گرفته و جزء کارگران آنان محسوب میشدند. چنانیکه در ساحه زراعت پنبه و یاصنعت قالین بافی و غیره کارگران مقروض و اجیراین شرکتهای بودند. طبقه کارگر صنعتی قلیل کشور بواسطه نداشتن اتحادیه ها و تشکیلات سیاسی و بیمه و قانون کارگری تحت استثمار شدیدتری قرار داشتند.

عده سرمایه دار و تجار بزرگ و دلال، تمام انحصارات و تجارت داخلی و خارجی افغانستان را دودسته محکم گرفته بود. از یکطرف دهقان و از طرف دیگر طبقه متوسط شهری و پیشه وران را خانه ویران مینمود و خود در قدرت سیاسی و اداره کشور شریک گردیده، وزارت و ریاستهای عمده دولت را در دست داشتند. طبعاً قدرت سیاسی اینان بجائی رسید که اشراف کهنه متکی به نسب و نژاد نیز در برابر این نوکیسه ها خاضع و دست نگرحتی درویره گر گردیدند. قضایای تجارتي از قید محاکم شرعی که متکی به مذهب بود آزاد گردید و برای خودش محکمه مخصوص تجارتي بوجود آورد. زیرا دولت که نماینده طبقات ملاکین بزرگ و تاجران سرمایه دار عمده بود، به تقویه موقف این طبقات میپرداخت.

برادران حکمران بعد از کشته شدن نادر شاه عملاً درک کردند که خواسته های قشر روشنفکر در ساحه تمدن جدید و فرهنگ و اقتصاد چیست، بنابراین دست بیک سلسله اصلاحات نمایشی و میان تهی بغرض اغفال مردم زدند، ولی حتی میکوشیدند نتایج این ریفورمهاریزبه لطائف الحیل خنثی سازند. بطور مثال نادر شاه تعداد طلبه و طلبات افغانستان را از هشتاد هزار نفر در طی چهار سال سلطنت خود به چهار هزار و پنجاه و نود و یک نفر تقلیل نموده بود. بعد از کشته شدنش صدراعظم (هاشم خان) در طی چهار سال دیگر این تعداد را صرف به هژده هزار و هشتصد و هشتاد نفر بالا برد..... با وجود چنین تخریبات پلانیزه در معارف ملی و فرهنگ کشور جراید نو کورپیشه در دستگاه نواح و کابل، اتصالاً از ترقیات روز افزون افغانستان سخن میزدند، در حالیکه بلا انقطاع پولیس و ژاندارم و جاسوس دولت، پلانهای تخریبی استعماری را در افغانستان نعل بالنعل تطبیق مینمود. جوانان نارس در مدارس با روحیه نظامی اطاعت کورکورانه و پیرا ترس و لرز تربیه میشدند، و جوانان رسیده مجبور به خدمتگذاری حکومت میگرددند. در محاسب شکنجه های علنی و متنوع در مورد گناهکاران و بی گناهان بکار برده میشد، حکام ظالم و خاین تقدیر میگردد و مامورین معتدل و بی آزار مقهور و معتوب و معزول میشد. جامعه افغانی روز بروز بگودال فقر و نفاق و ناامیدی رانده میشد، و آتش نفاق از نظر زبان و مذهب و نژاد و منطقه حتی خاندان زبانه

میکشید..... من بچشم خودم دیدم که بعد از تاریکی شام مردان آبرومندی محجوبانه دست به گدائی دراز میکنند، و در شبهای زمستان کارگران و مامورین پائین رتبه باسطی در گلخنهای حمام مراجعه و با چند پولی خاکستر گرم برای صندلی زن و فرزند خود میخرند. رژیم بر سراقتهای این وضع مردم که وقتی هزارها عسکر دشمن خارجی را محو کرده بودند، لذت میبرد و بواسطه این فقر جوانان را بورطه انحرافات اخلاقی، دزدی و قمار و گرمگن میشد به شغل جاسوسی میکشاند. در داخل چنین شرایطی که کار و وسایل کار آبرومندکم، فابریکه ها و مؤسسات مفقود، تهدید و تخویف اداری موجود بود. مردان بالباسها و ریشهای ژولیده، زنان با چادریهای پاره و اطفال با پای برهنه، با دهن بسته و کله گنگس از یکطرف بدیگرترف برای بدست آوردن لقمه نانی میرفتند و شب بخانه های خود بر میگشتند. دیگر محال بود کسی از خیانت جاسوسان هندانگلیسی در داخل کشور و از رشوت و استمگری حکومت تکلم نماید. حتی افسران اردو و مامورین پائین رتبه دولت که زندگی شان بسته بیک کلمه مافوق در سجل و سوانحش بود، و یک راپور ضبط احوالات زندگی او را در اختیار خود داشت، و از هر مجرمی مطیع تر و بمنزله نوکر شخصی مافوقش محسوب میشد. دیگر در نزد دولت شرف شخصی، عزت نفس و وظیفه شناسی مفهوم نداشت، مگر انقیاد به مافوق و بس. بطور عموم مردم خود را محروم از همه حقوق و مخوف و محزون و مایوس احساس میکردند، گویا اینکه سپاه بیگانه ئی مملکت را اشغال و اختیارات شان را سلب کرده باشد.

قیامهای مردم ضد استبداد و استعمار نیز مثلاً در زمیند اورقندهار و صافی نگرهار ب شکل فجیعی سرکوب میگردد، چنانکه قیامهای ولایات شمالی کشور و غلجائی ها و مردم پکتیا و کوه دامن و کوهستان سرکوب گردیده بود. این وقت احساس میشد که چگونه یک نظام اقتصادی فاسد با تفاق یک نظام سیاسی مرتجع و استبدادی در مدت کمی میتواند که یک جامعه رشید و با نشاط را اقلادش شهرهای یک گروه نا امید و بدبین و مخبوط الحواس مبدل کند. تمام این انحطاط معنوی و مادی را سلطنت خاندان نادر خان فقط در مدت قلیل پانزده سال مخصوصاً در پایتخت انجام داده بود و عده از نسل نورسیده تمام این بدبختی هارایک امر طبیعی میدانستند، و بصورت غیر شعوری بسوی یک آینده مظلم و مبهم پیش میرفتند. دیگر کشور و شهرها مال مردم افغانستان نبود، بلکه بازیگاه خاندان حکمران و جاسوسان هندوستانی استعماری، ملاکین عمده و تاجران بزرگ، مامورین عالی رتبه و کارکنان ضبط احوالات محسوب میشد. (از افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم)

از فروریختن برجهای مرکز تجارت جهانی تا سقوط رژیم طالبان

روز سه شنبه (۱۱) سپتامبر سال ۲۰۰۱ (۲۰ سنبله سال ۱۳۸۰) حوالی ساعت ۹ صبح بوقت امریکاحملات انتحاری بوسیله طیارات مسافری ربهوده شده در مرکز مهم تجارتي وفرماندهی نظامی امریکاصورت گرفت که جان هزاران انسان بیگناه رانیزگرفت. دوطیاره به مرکز تجارت جهانی در نیویورک اصابت نمود که هر دو تاور (برج) آن فروریخت؛ این عمارت (۱۱۰)

طبقه ای با (۵۰) هزار کارکنان و رفت و آمد هزاران نفر روزانه در آن نمودی از قدرت سرمایه داری جهانی بشمار میرفت. طیاره دوم وزارت جنگ امریکا (پنتاگن) راموردهدف قرار داد که بانفجار آن بخش زیادی از آن منهدم گردید. طیاره چهارم که طبق ادعای مامورین امنیتی امریکاحمله به قصر سفید موردهدف اوبوده در پنسلوانیاسقوط نمود؛ که بشمول (۱۵۶) سرنشینان طیارات ربهوده شده جمعاً بین ۳ تا ۴ هزار تن درین حادثه کشته شده اند. روز اول دولت امریکاشمارکشته شدگان پنتاگن راصدهاتن ذکر نمودولی روزهای بعد تعداد آنها رادر حدود (۸۵) تن قلمداد کرد.

جورج بوش رئیس جمهور امریکا بعد از واقعه در اولین واکنش آنرا "یک تراژیدی ملی" خواند. زنگ خطر جدی در سراسر امریکا و مراکز دولتهای بزرگ سرمایه داری بصدادآمد، مراکز نظامی، پولیس و پولیس مخفی امریکا بحالت آماده باش درجه یک درآمدند. این حملات در نوعش بی سابقه بوده و ضربات وحشتناکی بود در قلب دولت امریکا؛ که قدرت های دیگر سرمایه داری رادر جهان بوحشت انداخت. در امریکاهمانروز اغلب ساختمانهای مهم دولتی (کنگره امریکا، قصر سفید، وزارت خارجه وساختمان ملل متحد) تخلیه شدند، خطوط تلفون قطع گردید، مرزهای امریکامسدود شد، پروازها در امریکا واروپا قطع شد و بسیاری مردم همان شب نیویورک راترك کردند. تدابیر امنیتی شدیدی در میدانهای هوایی در اکثر کشورهای جهان باجرا درآمد. قیمت دالرسقوط نمود، قیمت تیل صعود کرد و امور تجارت و مسافرت در امریکا متوقف شد. بازارهای بورس سقوط نمودند، بورس نیویورک الی تاریخ ۱۷ سپتمبر مسدود ماند. بازارهای پولی در سراسر جهان بیثبات گردید. در جهان سرمایه داری که هرثانیه وقت آن باید ثروت تولید نماید، اختلال شدیدی وارد آمد. خسارات چند ساعت اول حادثه ویا چند روز حالات اضطراری سربه ملیاردها دلار میزنند.

با آنهمه اتخاذ تدابیر مهم و فوری پیشگیرانه در برابر آن تحول ناگهانی وحشتناک مطلب مهم آن بود که قبل

از هرگونه تحقیق و تجسس ابتدائی انگشت اتهام بسوی گروه های فلسطینی و اسامه بن لادن نشانه رفت. در خارج از امریکا در اولین واکنش رسمی تونی بلیر صدراعظم انگلستان گفت که: "ما کشورهای دموکراتیک باید جمع شویم و شبح این هیولای وحشتناک تروریسم را از سرمان دفع کنیم". وزیر خارجه امریکا این حملات را "تهدیدی جنگی علیه کشورهای آزاد دموکراتیک جهان خواند" این صحبت وزیر خارجه امریکا تا حدودی حساب شده صورت گرفت، تازمینۀ باشد برای اقدامات بعدی امریکا، زیرا ارزیابی نظامی از عمق و وسعت چنین عملیاتی که بوسیله یک یا چند گروه کوچک صورت میگیرد برای امریکا خصوصاً نظامیان آن امر بسیار پیچیده و غیر قابل تخمینی نمیتوانست باشد. ولی شوک قضیه خصوصاً برای ابر قدرت امپریالیستی یکه تاز امریکا که مدعی سرکردگی جهان است و سایر قدرتهای امپریالیستی موقعیت حادثه بود؛

زیرا قبل از آن منافع امریکا در خارج آن کشور مورد حملات چنین گروه های قرار می گرفت از جمله حمله به زهران (عربستان سعودی) در مقر نیروهای نظامی امریکا، حمله به سفارتخانه های امریکا بکشورهای تانزانیا و کینیا و حمله به ناوگان بحری امریکا در آبهای کشور یمن. قدرت مند ان امریکا بسادگی تصور نمی کردند که "جزیره امن" آنها یعنی خانه اژدها و مرکز سرمایه و ماشین نظامی غول پیکر جهان از جانب گروه یا گروه های کوچکی مورد چنین ضرباتی قرار گیرد. در روزهای اول این حادثه مردم امریکا را سخت مضطرب نمود که دیگر امنیت آنها در کشورشان تضمین نیست و باید "کفارۀ گناهان" طبقات حاکمۀ شان را بپردازند. البته آنانی که از دید واقع بینانه به قضیه مینگریستند و بعقل وقوع چنین وقایعی پرداخته و میپزدازند؛ که چرا دولت امریکا بیش از هر قدرت امپریالیستی دیگری در جهان مورد چنین حملاتی قرار میگیرد. از جهت دیگر دست و پا چگی و وحشت دولت امریکا در همان ساعات اول و مابعد حادثه تا حدی بیانگر آنست که حتی نسبت به کارائی دستگاه های عریض و طویل مخوف امنیتی ملی و بین المللی اش دچار تزلزل گردید؛ که عاجز از جلوگیری واقعات مشابه احتمالی بعدی خواهند بود که نمیتواند بی پایگی و پاگلی بودن این قدرتهای جهان خوار راحتی در مراکز قدرت شان بنمایش نگذارد. و لو اگر آنهمه اهمتات جدی و فوری با همان طول و عرض وسیع بخاطر تعمیق وحشت مردم امریکا و مهم جلوه دادن قضیه به منظور توجیحات اقدامات و عملیات بعدی شان هم صورت گرفته باشد؛ ولی آنچه که برای دولتمداران امریکا غیر قابل کتمان است که "پرستژ" دولت ابر قدرت مدعی سرکردگی جهان مورد ضربت قرار گرفته و آنرا متوحش ساخت.

با همه ابهاماتی که تا هنوز در مورد عاملین اصلی و واقعی این حادثه وجود دارد؛ از تأثیرات روانی قضیه در امریکا و سایر کشورهای سرمایه داری دولت جورج بوش توانست ماهرانه تا حد ممکن توجه مردم

امریکا و اروپا و سایر نقاط جهان رابه قضیه جلب نموده و باتبلیغات وسیع احساسات مردم امریکارامشتمل نگهداردا تا زمینه سازپیاده کردن اهداف وپلانه‌های توسعه جویانه و تجاوزکارانه بعدی اش گردید. چنانکه جورج بوش پدردررأس دولت امریکاتوانست ازاشغال کویت بوسیله رژیم صدام حداظم سهم رابنفع امپریالیزم امریکانصیب گردد.

درجهت دیگراین قضیه اسامه بن لادن وگروه آن (که درصورت دخالت ویاعدم دخالت آن که هنوزبطوریقینی ثابت نشده است) استفادۀ اعظمی تبلیغاتی رانمودکه علیه بزرگترین ابرقدرت جهان درقلب مراکزقدرت آن قادراندعملیات نمایند. گروه اسامه که روزی بوسیله امکانات مالی و تسلیحاتی امریکا و سعودی به کمک دولت پاکستان تربیت نظامی دیدوسازمان یافت و درجنگ مقاومت مردم افغانستان علیه شوروی ورژیم مزدوران درکنارگروه های دیگر دست پرورده امریکا و سعودی و پاکستان بنفع امریکاعلیه شوروی جنگید و در نابودی دست آوردهای مقاومت‌های آزادیخواهانه مردم افغانستان در همکاری گروه های جهادی بنفع امپریالیستهای غربی خصوصاً امریکادست داشت؛ و در تحکیم رژیم قرون وسطائی طالبان نیز فعالیت‌های نظامی زیادی نمود؛ توانست ازین حادثه بهره برده و به قهرمان قشربهای معینی در کشورهای عربی مبدل گردد.

همچنان حادثه نیویورک و واشنگتن وسیله گردید تا جورج بوش کوچک که با آرای تقلبی در انتخابات ریاست جمهوری بقدرت رسیده بود؛ و در اوایل حکومتش در سیاست‌های خارجی و پلانه‌های داخلی چندان موفقیت‌های نداشت که بمردم امریکا خصوصاً آنهائیکه باورای داده بودند ارائه دهد؛ این حادثه کیمیای مس عیب اونیز گردید و ناگهان اورابه رئیس جمهور "محبوب" و "مقتدری" مبدل کرد. که تا هنوز هم "اکثریت مردم امریکا" که در بی اطلاعی از کنه و واقعیت قضایا قرار دارند از برنامه ها و اهداف او حمایت میکنند. جورج بوش در رأس دولت امریکاتوانست در طی هفت ماه به حداکثر پلانه‌های ارتجاعی اش در داخل امریکا و اهداف تجاوزکارانه آن در خارج امریکادست یابد از جمله: تغییر قوانین جزائی ومدنی، محدودیت‌های حقوق و آزادی‌های اجتماعی و اصلاح قانون مهاجرت و کنترل و نظارت بر مهاجرین، پولیسی ساختن قوانین و تقویت ساختار ماشین نظامی امریکا بیش از پیش. جورج بوش توانست ایده های جنگ صلیبی اشراکه ناشی از افکار و اندیشه های ارتجاعی و تبعیض گرایانه اوست، تحت نام "جنگ ضد تروریستی" به منصه عمل قرار دهد. بابه گیری از اوضاع بمیان آمده با اهداف امپریالیزم امریکابه کمک متحدین آن جامه عمل بیوشاند؛ که بخش اول این پلان در حمله بعراق و ایجاد پایگاه های نظامی در شرق میانه بوسیله پدرش عملی گردید؛ و قسمت دوم در حمله به بالکان و تخریب یوگسلاویا و اشغال کوسوفو بوسیله دولت کلینتن انجام شد؛ و تجاوز نظامی بافغانستان و اشغال استعماری آن و سرکوب خلق‌های آن و ایجاد پایگاه های

نظامی درپاکستان، تاجکستان، ازبکستان وقرغزستان درمناطق نفوذوکنترول روسیه وتقویت نظامی امریکادربحرهندوترکیه به منظورکنترول بحیره کسپین ومنطقه قفقازازاهداف تجاوزکارانه امریکاوسایرقدرت‌های امپریالیستی بودکه بیش ازهمه امریکابآن دست یافته ونفع برده است.

درفردای حادثه(۱۲ سپتمبر) پاپ چنین اظهارنظر نمود: "صلح وکرامت انسانی مورداهانت قرارگرفت"; درطی قرن‌هاخاستاً درطی نیمقرن اخیرقدرت‌های امپریالیستی ازجمله امریکابیش از۱۵ دفعه کشورهای مختلفی راموردحمله تجاوزکارانه نظامی قرارداده وملیونها انسان رابقتل رسانده وصددهاهازارتن بمب رابرسر مردم ویتنام، لائوس، کمبودیا، عراق ویوگسلاویافروریخت وقیامتی ازقتل عام ووحشت وتخریب بیانمود. ولی پایی پیدانشدکه بگوید"صلح وکرامت انسانی مورداهانت قرارگرفت". واین امریخوبی ماهیت اقسارروحانیت ارتجاعی رادرتمام جوامع بنمایش میگذاردکه برروی اعمال جنایتکارانه طبقات حاکمه ارتجاعی آب تطهیرمیپاشند.

دولت جمهوری اسلامی ایران چنین واکنش نشان داد:"عدم صلح وعدالت درجهان عامل اینگونه حوادث تروریستی است"، البته این همان صلح وبی عدالتی است که موردنظررژیم اسلامی ایران است؛ زیراخوداین رژیم بیش ازهمه پایمال کننده صلح عادلانه وتأمین عدالت واقعی درایران وجهان وعامل تروریزم دولتی وقاتل مردم ایران است.

رهبرگروه اسلامی "المهاجرون" درانگلستان گفت که:"این عمل نتیجه سیاست‌های امریکااست که غرامت آنرا میپردازد"; که اشاره ایست بکمک وحمايت همه جانبه امریکازرژیم صهیونیست استعمارگراسرائیل که درطی پنج دهه به کشتاروعذاب خلق مظلوم فلسطین ادامه میدهد.

رئیس جمهورروسیه "اتحادمحکم کشورهای پیشرفته راعلیه تروریزم تقاضانمود". که هدف روسیه ازین موضعگیری کاملاً مشخص است، زیرا دولت روسیه چندین سال است که به سرکوب خونین مقاومت مسلحانه مردم چیچن که برای دولت مستقل میجنگند(البته ماهیت رهبری این مقاومت جدا ازخصلت مقاومت مردم چیچن موردارزیابی قرارمیگیرد) پرداخته وآنرا عملیات تروریستی تبلیغ مینماید.

واکنش رژیم بغداد چنین بود که:" امریکائیهای کوبای نتیجه اعمال جنایتکارانه شانرامی بینند". شیخ یاسین رهبرحماس حمله بمردم امریکارامحکوم نموده ودولت امریکارامسئول این فاجعه خواند.

دولت صهیونیست اسرائیل خواهان يك جنگ جهانی سوم علیه امپراطوری شیطانی تروریستی شد. درحالیکه این رژیم نژادپرست استعمارگر به حمایت کامل امپریالیزم بین المللی ازجمله امریکابیش ازهر رژیم فاشیستی درجهان تروریزم دولتی رادرداخل وخارج مرزهایش درطی پنج دهه بکاربرده ودستگاه مخوف وآدمکش موسادتجارب شیطانی اش رادردسترس سایر دولتهای دکتاتوروفاشیست قرارداده وبآنها همکاری

می‌کند. چنانکه ثابت گردید که با تجاوز نظامی امریکا علیه مردم و خاک افغانستان و کشتار خلق بیگناه کشورما، دولت فاشیست اسرائیل نیز به حمایت دولت امریکا حملات تروریستی اشرارانه خلق بیدفاع فلسطین بیش از پیش تشدید نموده و در طی هفته های اخیر بیش از هزار فلسطینی بیگناه را زیر نام "تروریست" قتل عام نموده و هزاران دیگر را اسیر و شکنجه نموده است.

فردای حادثه جورج بوش رئیس جمهور امریکا اسامه بن لادن را بحیث مظنون عمده درین حادثه دانسته و گفت: "این دشمنی است که به بیگناهان حمله می‌کند و خود را پنهان نموده و فرار می‌نماید. این دشمنی است که ب مردم آزادیخواه جهان حمله می‌کند. ما جهان را علیه آن بسیج می‌کنیم و درین نبرد جهانی پیروز خواهیم شد". جورج بوش علاوه نمود: عملیات ۱۱ سپتمبر تاریخ امریکارا تعویض نمود؛ و این اقدام جنگی است علیه امریکانه تنها عمل تروریستی. و تکراراً صحبت از دشمنی پنهان امریکا نمود. اضافه کرد که: آزادی و دموکراسی مورد تهدید قرار گرفته است؛ و هوشدار داد که امکان دارد هزاران نفر در زیر آوار مرکز تجارت جهانی باشد و تلفات جانی و مالی غیر قابل تصور است. چنانکه قبلاً هم تذکار گردیده همه این بیانات قدرتمندان امریکا حساب شده بر طبق پلن‌ها و اهداف پنهانی معینه آنها صورت می‌گیرفت. زیرا آنها می‌توانستند نیرومندی نظامی این چنین گروه هاراسنجش نموده و توانائیهای آنها را در تداوم چنین عملیتهای و با عملیاتی باشکال و وسعت محدود تر و وسعت‌رزیایی نمایند. ازین بیانات اهداف استراتژیک امپریالیزم جهانی خاصاً امریکا بوضوح عیان بود که شرایط و زمان برای عملی کردن اهداف آنها فرارسیده بود.

اتحادیه اروپا روز جمعه ۱۴ سپتمبر روز ماتم عمومی اعلام نموده و در سرار سر اروپا مردم (۲) دقیقه سکوت نمودند.

خبرنگاران امریکادر مورد واکنش مردم امریکا گفتند: مردم در امریکا شوکه و عصبانی و مبهوت مانده اند و احساسات آنها شدید است. و دولت امریکا با سوء استفاده ازین غلیان و احساسات مکرراً صحبت از دشمن نامشخص داشت.

روز (۱۲) سپتمبر مقامات امنیتی دولت امریکا اعلان نمودند که در مورد پنج نفر از مسافرین طیارات ربوده شده ظن هواپیماربائی بآنها می‌رود و شناسائی شده اند که هویت عربی دارند. و ثابت شده است که هواپیمارباها مسلح با چاقو بوده اند. و همچنان پیامهای راضبط کرده اند که رابطه بین افراد بن لادن را مشخص می‌کند، و همه این سر نخ‌ها به سمت اسامه بن لادن است.

اقدامات احتیاطی بوسیله اتحادیه اروپا در تمام کشورهای اروپائی ب جریان افتاد و مقامات دولتی درین کشورها اعلان کردند که طرح تازه را برای نابودی تروریزم جهانی تهیه می‌کنند و شورای نظامی ناتو در حال آماده باش کامل درآمدند. و شرورد صدر اعظم جرمنی گفت: "این حمله اعلان جنگ با دنیای متمدن

است".

باتوجه به گفته های مقامات دولتی امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی، بیش از حد بزرگ جلوه دادن حادثه و انجام تبلیغات وسیع و همه جانبه بمنظور گرم نگهداشتن کوره احساسات مردم امریکا و کشورهای اروپایی و سایر کشورهای سرمایه داری و ارتجاعی اهداف و پلانیهای بعدی آنها را خوبی آشکار ساخت. و مسلماً حادثه ۱۱ سپتمبر در جهت تحقق اهداف پنهانی امپریالیزم جهانی در رأس آنها امریکا انگیزه منحصر بفردی بود تا با اغوای عوام کشورهای شان با تبلیغات گمراه کننده توانستند اقدامات بعدی شان را توجیه نموده و حمایت وسیعی را در جهت پیاده کردن نقشه های تجاوزگرانه و غارتگرانه شان علیه خلقهای کشورهای تحت سلطه کسب نمایند.

رهبران امریکا و اروپا و سایر دولتهای امپریالیستی بدون کوچکترین اشاره به علل و چگونگی این رویداد و وقایع مشابه آن در گذشته و یا اینکه چرا امپریالیزم امریکا بیش از سایر قدرتهای امپریالیستی در خارج و داخل مرزهایش مورد چنین حملاتی قرار میگیرد؛ اتباع شان را در بی اطلاعی نگهداشته و بیش از پیش آنها را متوهم ساختند. ماشین تبلیغات امپریالیزم بین المللی در جهت برآورده ساختن اهداف شوم کوتاه مدت و دراز مدت آنها در سلطه به منابع و ذخایر جهان و تصرف مناطق مهم استراتژیک و سوق الجیشی و تأمین سلطه بیشتر بر کشورهای تحت سلطه در آسیا، افریقا و امریکای لاتین و سرکوب و انقیاد خلقهای این کشورها جهانیان را تحت تأثیر تبلیغات عوام فریبانه قرار دادند. با تبلیغات گمراه کننده شهروندان شان را طوری گمراه و متوهم کردند که گویا اعمال "تروریستی" صرف محصول جوامع عقب نگهداشته شده تحت سلطه مخصوصاً کشورهای اسلامی میباشد. در حالیکه عمداً روی واقعیتها پرده انداخته و حقایق را وارونه ساخته و اشکال مسخ شده وقایع و قضایای جهان را بخورد توده های مردم در کشورهای شان و جهان داده و میدهند. در حالیکه در طی دهه های اخیر گروه های مذهبی افراطی زیادی در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی خصوصاً بوسیله امریکا سازمان داده شده، تمویل، اکمال و تسلیح شده و در جهت منافع آنها بکار گرفته شده اند. و عملاً دیده شد که چگونه امریکا از این گروه ها علیه سوسیال امپریالیزم شوروی استفاده کرد. و یاد چندین کشور اسلامی بر ضد رژیمهای ناسیونال ریفورمیست که حاضر نبودند صد درصد از اوامر امریکا اطاعت کنند کار گرفته است. همچنان در طی چهار دهه اخیر امریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی بکمک رژیمهای دست نشانده و فرمانبردارشان در کشورهای اسلامی از گروه های اسلامی افراطی علیه نیروهای واقعا مترقی مردمی و انقلابی و سرکوب جنبشهای مترقی و انقلابی استفاده کرده است.

روز (۱۴) سپتمبر ما مورین امنیتی و پولیس مخفی امریکا اعلام نمود که یک تیم (۵۰) نفره در داخل

امریکادرطراحی و عملی کردن این فاجعه همکاری کرده اند؛ و در داخل طیارات ربوده شده (۲۴) نفر آنها با هم همکاری داشته اند.

اتحادیه اروپا در جلسه اضطراری بروکسیل از سراسر جهان خواست تا در مبارزه علیه تروریسم کمک نمایند. ناتو اعلام نمود که هر حمله امریکابا اهداف معین باید به مشوره ناتو باشد. ۱۹ کشور عضو ناتو متحد امریکا تشکیل جلسه دادند و طبق ماده (۵) قرارداد شورای ناتو در همه کشورهای عضو ناتو این حمله را حمله بخود تلقی کردند. صدراعظم جرمنی گفت که: جرمنی مستقیماً در حملات نظامی شرکت نخواهد کرد. ولی اکنون عملاً در حدود (۱۴۰۰) عسکر جرمنی در افغانستان مستقراند و در عملیاتیهای شرق افغانستان شرکت داشته و دارند. صدراعظم جرمنی علاوه نمود که نقش بریتانیا و ترکیه در همکاری نظامی با امریکا بسیار جدی است زیرا آنها دارای چنین شرایط و امکاناتی اند؛ و نیز گفت: که قبل از اقدام نظامی باید با کشورهای خارج از محدوده ناتو مشوره صورت گیرد و این عملیات از طریق تصویب شورای امنیت انجام شود.

دولت چین گفت: "با آنکه در امحای تروریسم موافقیم ولی با مداخله مستقیم نظامی مخالفیم". دولت روسیه یکبار دیگر حمایتش را از چنین عملیات نظامی ضد تروریستی اعلام نموده و گفت: "روسیه در هیچگونه عملیات نظامی مشارکت نخواهد کرد؛ زیرا اقدام نظامی امریکا علیه افغانستان عواقب زیادی را برای روسیه ببار خواهد آورد؛ و جدا از اسامه بن لادن را مسئول این حادثه دانست". امپریالیزم فدراسیون روسیه با این اظهارات چند مطلب را در پرهیز از مداخله مستقیم نظامی روسیه در افغانستان مدنظر داشت. ۱. فاشیستهای روسی هنوز زخم شکست نظامی شان را بوسیله مردم افغانستان بر پیکره شان دارند و تأثیرات روانی آن ضربات در آنها موجود است. ۲. روسیه فاقد توانائی مالی مصارف نظامی چنین عملیاتی بود. ۳. روسیه چون نیروهای نظامی وابسته اش (ائتلاف شمال را داشت ترجیح داد تا با تسلیح و اكمال آنها نفوذ نظامی و سیاسی اش را در افغانستان حفظ و گسترش دهد. چنانکه در همان اوایل تدارک نظامی امریکا و متحدین آن در حمله با افغانستان اعلان نمود که (۵۰) میلیون دلار اسلحه و مهمات بدسترس ائتلاف شمال قرار داده است. و بعد از شکست طالبان و تصرف کابل بوسیله ائتلاف شمال تحت نام خدمات طبی و تخنیکی چند صد نفر نظامی را وارد افغانستان کرد. البته در طی شش سال اخیر که اتحاد شمال بانبروهای طالبان در جنگ بودند مشاورین نظامی روسی با آنها همکاری داشتند با نظامیان پرچمی که اکنون نظامیان زیادی از جناح پرچم خصوصاً چندین جنرال آنها در مقامات عالی ارتش در دولت مؤقت مقرر شده اند.

جنرال مشرف رئیس دولت نظامی پاکستان از همکاری بیدریغ دولتش درین عملیات با امریکا صحبت نمود. و وزیر خارجه امریکا گفت که؛ انتظار همکاری کامل پاکستان را تقاضا دارد و شاید امریکا بخواهد از خاک پاکستان علیه مواضع طالبان و اسامه استفاده نماید. جنرال مشرف در آن شرایط در موقعیت دشواری

قرار گرفته بود؛ از یکطرف حمایت همه جانبه از رژیم طالبان (که در سال ۱۹۹۴ بکمک امریکا و دولت سعودی به صحنه آورده شدند و به کمک مستقیم سیاسی، نظامی و لوژستیک در طی سه سال توانستند نود درصد خاک کشور را از کنترل دولت ربانی خارج نمایند) که باین حمایت از طالبان از پشتیبانی همه جانبه گروه های اسلامی پاکستان برخوردار بود که بنفع رژیم اوتبلیغ میکردند و برای طالبان نیروی جنگی از طلبه های مدارس های شان تدارک میکردند. و از جانب دیگر در صورت ماندگاری رژیم طالبان افغانستان تحت سلطه امپریالیزم؛ تحت قیمومیت رژیم پاکستان نیز باقی میماند. اما از آنجائیکه امریکا دیگر رژیم طالبان و گروه القاعده اسامه را غیر کارآمد ارزیابی نمود؛ و از سرنگونی آن میتوانست به دو هدف نایل آید؛ از یکطرف بجای رژیم شدید افراطی مذهبی قرون وسطائی طالبان که عاجز از جلب حمایت مردم افغانستان گردیدند؛ و ضرورت داشتند تا ظاهر رژیم ارتجاعی نسبتاً معتدلی را جهت فریب مردم افغانستان و جهان روی کار آورند؛ و از جانب دیگر انگیزه سرنگونی رژیم طالبان آنها را به اهداف استراتژیک آنها در منطقه نزدیک مینمود؛ چنانکه بآن دست یافتند.

رژیم نظامی پاکستان در ابتدا موقعیت دوپهلوی را انتخاب نمود، از یکطرف وعده همکاریهای لازم را با امریکا داد (زیرا سرپیچی از امرایاب بزرگ برای رژیم های وابسته امپریالیزم که فاقد حمایت مردمی اند چون رژیم جنرال مشرف برایش امر ناممکنی بود) و از جانب دیگر در اوایل تصور میکرد که شاید امریکا با وارد کردن چند ضربه کاری بر طالبان و گروه القاعده و از بین بردن توانائیهای نظامی شان اکتفا نماید. ازین رو در طی مدت یکنیم ماه روی این پالیسی لولید و طالبان هم باتخاذ موضع تدافعی توانستند درین مدت مقاومت نمایند. اما همانکه جنرال مشرف عزم امریکا را در سرنگونی رژیم طالبان و جایگزین کردن رژیم دیگری بوضوح درک کرد و رسماً دست از حمایت طالبان برداشت.

بعد از آنکه هدف امریکا و متحدین آن مشخص گردید و افغانستان و مردم آن بحیث هدف نظامی معین شد؛ رژیم طالبان در صد آمادگی همه جانبه نظامی در برابر حملات احتمالی امریکا برآمدند. مردم افغانستان که بیش از دوده قربانی جنگهای تجاوزکارانه شوروی و رژیم مزدوران و جنگهای بین تنظیمهای جهادی و طالبان به حمایت قدرتهای امپریالیستی غربی از جمله امریکا و دیگر دولتهای تجاوزگر منطقه شده بودند؛ شدیداً در حالت نگرانی و اضطراب از حمله نظامی امریکا و متحدان قرار گرفتند.

تبلیغ وسیع و همه جانبه در مورد ابعاد امنیتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی این فاجعه در امریکا و سایر کشورهای متحدان آغاز گردید و تشدید شد. روزها ذهن مردم این کشورها و جهان را باین موضوع مشغول کرده و بر توهمات آنها می افزودند. دولت بوش (۲۰) میلیارد دلار برای تجهیز میدانی هوایی تخصیص داد، کنترل شدید بررفت و آمد در امریکا وضع گردید، وکنگره امریکا بودجه (۴۰) میلیارد دلاری

رابرای بازسازی مخروبه هاو کمک بقربانیان حادثه و "مبارزه علیه تروریسم" را تصویب نمود. آزادیهای اجتماعی در امریکا محدود شده و فضای پولیسی در جامعه امریکا حاکم گشت. در حالیکه قبل ازین حادثه امریکا "بازادیهای مدنی اش فخر میکرد" و هر لحظه صحبت از آسیب پذیری امریکاییان آورده میشد. گاهی در مطبوعات جهان باین مطلب هم اشاره میشد که؛ بعد از فرونشستن خشم مردم امریکا بایدهواقعیات سایر نقاط جهان و موقف امریکا در وقایع و مسایل جهان توجه نمایند. باتوجه به "دهکده امن جهان" که تاحال توجه نداشته اند. همچنان صحبت از تأثیر اعمال امریکا بر اینگونه اقدامات و احساس افرادی که بچنین اعمالی دست میزنند (از جمله اشاره به حمایت امریکا از دولت اسرائیل برای کشتار و سرکوب خلق اعراب فلسطین). همچنان برای سردمداران امریکا گفته شد که: "شما از سیاستی پیروی میکنید که خشم و نفرت علیه گروه کوچکی رابه خشم علیه مسلمانان جهان تبدیل مینمائید".

یک امریکائی طی مصاحبه بارادیوبی بی سی گفت که: "احساس مصئونیت دیگران من از بین رفته است". امریکائی دیگری گفت: "اگر کانگرس امریکا اقدام به تصویب قانون تحدید آزادیهای اجتماعی در امریکا نماید من بآن رأی میدهم".

دولت امریکا اعلام داشت که: "خسارات اقتصادی حادثه روز سه شنبه (۱۱) سپتمبر بسیار زیاد بوده و شاید بحران اقتصادی جهان رادراینده در پی داشته باشد". هر روز که از آن حادثه میگذشت دولت امریکا علاوه بر شدت و گسترش تبلیغات در اطراف این حادثه و مشتعل نگهداشتن احساسات و خشم مردم امریکا، تدارکات نظامی همه جانبه و توجیه حملات و تجاوزات نظامی اش و وضع محدودیتهای بر آزادیهای اجتماعی، مدنی و سیاسی مردم امریکا

میافزود. در حالیکه بحران اقتصادی قبل ازین حادثه در امریکا آغاز شده بود و موج اخراج کارگران از کارخانه ها ادامه داشت و هر روز بر رقم بیکاران افزوده میگشت؛ این حادثه فرصت مناسبی به سردمداران امریکا داد تا محدودیتهای امکانات رفاهی طبقات و اقشار فقیر جامعه امریکا را نیز توجیه نمایند.

شورای امنیت ملل متحد مجازات عاملین حادثه (۱۱) سپتمبر را تصویب کرد. این بار نیز ملل متحد برخلاف فورمالیته های رسمی اش (که مدعی کمک به صلح جهانی و نقش بازدارنده جنگ و سعی در رفع منازعات و کشیدگیهای بین کشورهای عضو آن مؤسسه دارد و تصویری که عوام دنیا از نقش ملل متحد دارند) مجوز تجاوز امریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی را علیه مردم و کشور افغانستان صادر نمود. چنانکه در اوایل دهه (۹۰) میلادی حمله نظامی امریکا و متحدین آنرا به کشور عراق و کشتار خلق آن کشور و حمله یوگسلاوی را تصویب نمود. که این خودیش از هر دوره نقش وسیله قرار گرفتن ملل متحد در دست قدرتهای بزرگ امپریالیستی از جمله امریکا بواقعیتی انکارناپذیر مبدل شده است. (ادامه دارد)

بدون رهبری انقلابی مردمی دست آوردهای مبارزات توده های مردم بوسیله گروه ها و طبقات ارتجاعی
تصاحب میگردد!

مردم آزادیخواه و میهن دوست افغانستان تاریخ باشکوهی از رزمندگی و دشمن ستیزی دارند. اوراق تاریخ مردم این سرزمین با مبارزات و مقاومت های شجاعانه در برابر دشمنان و مهاجمین خارجی و استبداد ارتجاع داخلی رقم خورده است. در دوره های مختلف تاریخ در برابر تهاجمات و حملات سلطه گران و غداران وحشی چه آنهاییکه از بیابانهای آسیای میانه و شرق دور عزم تسخیر این سرزمین را کرده و با استیلادر آن و وحشیگری دست آوردهای چندین هزار ساله مردم مارا به نابودی کشیدند. و چه فاتحان و سلطه گران "متمدن" باخترزمین همه با موجی از مقاومت آهنین مردم این دیار مواجه گردیده اند. مقاومت های جانبازانه مردم افغانستان در برابر استعمارگران انگلیس از سال (۱۸۳۹) میلادی آغاز و تا سال (۱۹۱۹) ادامه یافت که به سه جنگ افغانها با انگلیس معروف است. کارنامه مبارزات ضد استعماری و ضد امپریالیستی مردم افغانستان در تمام این دوران بدون کمک کدام نیرو و کشور خارجی با اتکاء و اعتماد به نیروی خودی و امکانات دست داشته شان، بزرگترین ابر قدرت نیرومند آن زمان را شکست نظامی دادند. اما با کمال تأسف در جبهه مبارزه سیاسی ناکام مانده و شکست خوردند. که علت عمده آن فقدان یک سازمان و یا حزب سیاسی مترقی انقلابی که بوسیله رهبران مبارز انقلابی مردمی رهبری میشد، بوده است.

گرچه در تمام این دوران رهبران ملی در مقاومت‌های ضد استعماری صادقانه و فداکارانه مبارزات مردم راهبری کردند. اما از آنجائیکه متشکل و سازمان‌یافته نبودند که بابت برداری از دست آوردهای نظامی و پشتیبانی وسیع مردم دولت مستقل ملی ایراتشکیل میدادند. از جهتی هم همین رهبران بنا بر تعلقات طبقاتی و قشری و بنا بر علایق فامیلی، قبیله‌ای و قومی شان شکار فریب و ترفندهای حکام خود فروخته و خائن به خلق و میهن شده و همه دست آوردهای مبارزات و قربانیهای مردم مابه شکست کشیده شده و رهبران ملی و وطنپرست با قتل، زندان و تبعید مواجه شدند.

مردم ماباید بیدار باشند، از گذشته مبارزات نیاکان و پدران شان بآموزند. تاریخ مبارزات خونین فرزندان این میهن را از کارگران، دهقانان، مزدور کاران، اهل کسبه و روشنفکران مردمی را مطالعه نموده و از آن درس بگیریم. در آن صورت است که میتوانیم بعلل پیروزیها و شکستهای آنها آگاهی حاصل نمائیم.

مرحله دیگر مبارزات مردم افغانستان در راه حصول استقلال، آزادی، دموکراسی و ترقی اجتماعی در دهه اول قرن بیستم آغاز یافت که با سرکوب خونین سلطنت امیر حبیب الله

مواجه گشت. از آنجائیکه در اوایل دهه دوم قرن بیستم تحولات مهم و بزرگی در جهان رونما گردید سیستم امپریالیستی شکاف برداشته و امپراطوری روسیه تزاری در زیر ضربات مبارزات رهاییبخش و انقلابی کارگران و زحمتکشان روسیه سقوط نموده و خلقها و ملل تحت ستم و استعمار امپریالیزم روسیه رهایی یافته و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را تأسیس کردند. جنبشهای آزادیخواهانه ضد استعماری و ضد امپریالیستی و ارتجاعی در منطقه و جهان رونق یافته و اوج گرفت. در کشورمان نیز جنبش ضد استعماری و ضد استبدادی در حال گسترش بود. در آن شرایط تحولی در جامعه رونما گردید، امیر حبیب الله خان بوسیله یک کودتای درون درباری بقتل رسید و امان الله خان عهده دار مقام سلطنت شد. در طول دودهه طلایه داران مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری روشنفکران مبارز کشور و ترقیخواهان داخل و خارج دربار بودند. مردم افغانستان از این تحولات پشتیبانی وسیع نموده و تدارکات گسترده را در جهت دفع سلطه استعماری انگلیس و حصول استقلال کشور آغاز کردند. مردم آزادی دوست افغانستان با کمترین امکانات تسلیحاتی و مالی ولی با عزمی آهنین و اراده خلل ناپذیر با مبارزات مسلحانه و مقاومت‌های دلیرانه شان در جنگ سوم افغانها و انگلیس به سلطه استعماری (۱۸۰) ساله انگلیس در کشور خاتمه دادند. استقلال سیاسی کشور حاصل گردید، لکن رهبری این انقلاب ملی در دست امان الله خان که شخص استقلال طلب و ترقیخواهی بود قرار داشت. با حصول استقلال سیاسی کشور آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فضای دموکراسی در جامعه بوجود آمده و رفرم‌های روبنائی در عرصه‌های مختلف با جراء گذاشته شد. اما با زهم سیر تحول و سرنوشت سیاسی کشور در کنترل شاه بود که حریفان مرتجع او در داخل و خارج دولت

با فشار و ارادگی کردند تا سیر تحولات را کند نمایند. با حصول استقلال سیاسی کشور همپا با زمینه رشد آزادیهای سیاسی و دموکراسی زمینه رشد اقتصادی و فرهنگی هرچه بیشتر میسر گردید. معارف توسعه و گسترش یافت، رشد و تکامل محدود صنایع منجر به پیدایش طبقه جدید کارگر گردید، اندیشه های مترقی مردمی زمینه رشد و تکامل یافت. اما از آنجائیکه حاکمیت سیاسی از آن توده های مردم نبود؛ با وجود نیات ترقی خواهانه شخص امان الله خان سیر پیشرفت جامعه در نهایت برونق خواستها و منافع طبقات حاکمه جریان داشت. بعد از عمل دیده شده که شاه تحت فشار طبقات ارتجاعی ملاک، تاجر دلال و اعیان و اشراف و روحانیون مرتجع از پیشبرد همان ریفرمهای محدود و رینائی هم عقب نشینی نمود که الزاماً این حرکت بحیث مانع بزرگی در رشد و تکامل اندیشه های مترقی مردمی در کشور بود. دیده شده که با وجود حصول استقلال سیاسی کشور، استقلال اقتصادی در کشور بوجود نیامده و عدالت اجتماعی جز در ساحات قانون به پیمانه محدود تأمین نگردید و مردم مابه رفاه و آسایش نرسیدند. زیرا رهبری انقلاب سیاسی کشور در دست طبقات ملاک، تاجر دلال، خوانین و سران بانفوذ قبایل و اقوام بود که شخص شاه امان الله خان با اندیشه و علایق و خصایل طبقاتی اش در رأس دولت قرار داشت. در صورت ماندگاری سلطنت او هم انجام اصلاحات اقتصادی و اجتماعی در کشور (چنانکه شاه بانجام آن علاقه نشان میداد) از قبیل توسعه و ترقی معارف، امتداد خط آهن، تأسیس فابریکات، استخراج معادن، گسترش تجارت و ورود سرمایه های کشورهای امپریالیستی در کشور بود. که از یک طرف زمینه کار مزدوری در کشور میسر میگردید و از جانب دیگر به همین راستا معارف در کشور توسعه و گسترش یافته و با ترقی و انکشاف صنایع رشد کمی طبقه کارگران نیز در قبال داشت. با آنکه این اقدامات به تناسب رژیمهای سلف شاه مترقی و گامی پیش و به نفع کشور و جامعه بود اما در همه حال سیر این تحول در جهت رهائی توده های مردم از جمله کارگران، دهقانان و سایر اقشار زحمتکش از سلطه ستم و استثمار طبقات فئودال کمپرادور و امپریالیزم جهانی نبود. شاه امان الله خان در اواخر سلطنتش تغییر جهت داده و به شیوه مطلق العنانی متوسل گشت. که این عمل او کلاً گسترش استبداد و ستم و فشار حاکم دولت علیه قاطبه مردم در سراسر کشور زمینه را برای دوری شاه از مردم و روشنفکران مترقی و میهن دوست و توسعه نارضائیتی اکثریت مردم از نظام سلطنت میسر گردانید. از ده های استعمار انگلیس در کمین بود که هنوز زخم شکست آن بوسیله مردم افغانستان التیام نیافته بود؛ ارتجاع فئودالی هم که تاحدی امتیازاتش محدود شده بود و چشم دیدن استقلال کشور، آزادیهای سیاسی و ریفرمهای محدود اجتماعی را در جامعه نداشت؛ با استفاده از اوضاع بمیان آمده دست بهم دادند و با طرح يك توطئه سیاه ارتجاعی رژیم امان الله خان را سرنگون و استقلال کشور سلب گردید. یکبار دیگر کشور در چنگال خونین استعمار و امپریالیزم و ارتجاع سیاه افتاده و استبداد و وحشت هولناک

خاندان نادرخان بحیث نوکرسرپرده استعمارانگلیس درکشورحاکم گشت. نادرخان بارسیدن بقدرت تمام دست آوردهای مبارزات و قربانیهای (۹۰) ساله مردم افغانستان را که درمبارزه علیه استعماروامپریالیزم وارتجاع داخلی کمائی کرده بودندبه نابودی کشید، نیروهای مترقی وآزادیخواه رااعدام، زندان وشکنجه های وحشیانه ویاتبعیدنمود. تمام ریفورمهای دوران امان الله خان رامتوقف وکشوررابکمک ارتجاع سیاه داخلی وامپریالیزم انگلیس درتمام عرصه هابه قهقراکشیده ومردم آزادی دوست افغانستان رادرشرایط وحشت واستبدادسیاه بعذاب کشید. خاندان نادرخان برای مدت نیم قرن مردم مارادرشرایط استبدادواختناق، فقرویبچارگی، جهل وبیسوادی ومحرومیت ازآزادیهای سیاسی نگهداشته وکشورراباوجودمنابع وامکانات مناسب درزمره عقبمانده ترین کشورهای جهان قراردادند.

درنتیجه آنچه ازتجارب تاریخی بادرک وینش علمی میتوانیم بیاموزیم اینست که: استقلال، آزادی، دموکراسی واقعی، رفاه وعدالت اجتماعی، آسایش برای اکثریت توده های مردم، محوهرگونه ستم وتبعیض ازجامعه، برابری حقوق زن ومردوتساوی حقوق ملیتها، آزادی عقاید سیاسی، جدائی دین ازدولت، آزادی عقیده ویان، مصئونیت جانی ومالی وحفظ ورعایت حقوق بشر، زمینه پیشرفت وتکامل جامعه درتمام عرصه هازمانی میتواندمهیاگردیده وپایدارباشدکه حاکمیت سیاسی درجامعه ازآن توده های خلق بوده وبوسیله نیروهای واقعا انقلابی مردمی رهبری گردد.

به تجربه تلخ وآموزنده دیگری ازنابودی مجاهدتها، مقاومت، ایثاروفداکاریهای وقربانیهای مردم کشورما وروشنفکران انقلابی، آزادیخواه ومیهندوست درجنگ مقاومت علیه رژیم مزدور"خلقیها"وپرچمپهاوتجاوزگران فاشیست روسی درطی یکنیم دهه توجه کنید؛ که شنیعترین جنایات رالذقتل وکشتار(دوملیون)، شکجه واعدام(ده هاهزار)، معلولیت دوملیون، تخریب، نابودی وویرانی منابع تولیدی، فرار دادن بیش ازپنج ملیون وانهدام کشوررابرمردم ماتحمیل کردند. گرچه باوقوع کدتای سیاه (۷)ثورسال(۱۲۵۷) روشنفکران انقلابی مردمی، مترقی وآزادیخواه مبارزات افشاگرانه وسیعی راعلیه رژیم دستنشانده شوروی براه انداختندودرمناطق ازکشورمقاومتهای مسلحانه مردم رارهبری کردند؛ که درتمام این مدت مداوماً موردحملات قاتلانه گروه های ارتجاعی اسلامی قرارگرفتندوحتی درمواردبسیاری این حملات رابکمک قوای شوروی وخادوک ج ب انجام دادند؛ که بعدازچهار پنج سال باتهاجم وحشیانه وسیع همین گروه های ارتجاعی بکمک وحمایت قدرتهای امپریالیستی غربی دررأس آنهاامریکاودولتهای ارتجاعی پاکستان وایران حامی آنهانیروهای انقلابی، آزادیخواه ومیهندوست مجبوربعقب نشینی ازجبهات جنگ شدند. رهبری تحمیلی گروه های ارتجاعی برجنگ آزادیخواهانه مردم مامسلط گردید. که سرانجام دست آوردهای آنها باهمه قربانیهای بی همتابوسیله همین گروه های مزدورامپریالیستهای غربی

وقدرتهای منطقه ای به شکست و نابودی کشیده شد. این گروه های شیاد با استفاده از ناآگاهی سیاسی و فرهنگی توده های مردم و سوء استفاده از معتقدات مذهبی آنها؛ توانستند با پول و سلاح های قدرتهای بیگانه حاصل خون این ملت را در جهت رسیدن بقدرت و تأمین اهداف و منافع همین قدرتها معامله بگذارند. باضافه وحشیانه ترین جنایاتی را که بر خلق ما اعمال کردند و کشور را بیش از پیش بویرانی کشیدند، باغارت و چپاول سرمایه های ملی و معادن ذیقیمت کشور و غارت داراییهای مردم صاحب سرمایه های کلانی شده اند. به دوران حکومت داری این گروه های مزدور بیگانه نظر اندازید؛ که علاوه بر جنایات دوران "جهاد" آنها در دهات تحت کنترل شان چه داستانهای وحشتناک نفرت انگیزی از جنایات هولناک از قتل، غارت، تجاوز به ناموس مردم و تخریب کشور و اعمال ستم و استبداد بجا گذاشته اند.

مردم ما باید با اهداف این گروه ها و پلانیها و اهداف قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی حامی آنها باندیشند؛ که از همان ابتدا قدرتهای امپریالیستی (خصوصاً امریکا) سعی کردند تا بوسیله همین گروه های جانی و مزدور مانع از شکل گیری و رشد نیروهای مترقی، انقلابی و آزادیخواه در جبهات جنگ و بین کتله های ملیونی مهاجرین کشور گردند. تا این قدرتها به خاطر آسوده بتوانند بعد از شکست شوروی کشور و مردم ما را مورد چپاول و بهره کشی قرار دهند. در منطقه از طریق کشور با اهداف استراتژیک سیاسی، اقتصادی و سوق الجیشی شان دست یابند. زمانی این گروه های مزدور بیگانه بر سرچوکی های دولتی کشور راه حمام خون مبدل کردند و بنا بر ماهیت ضد مردمی و مزدوری جنایات شان نتوانستند اعتماد مردم را جلب کنند و نیز عاجز از تشکیل دولت قدرتمندی برای سرکوب مردم و حفاظت از منافع امپریالیزم و ارتجاع منطقه ماندند؛ بی کفایت تشخیص داده شده و بوسیله گروه مزدور دیگری از همین قماش تعویض شدند.

امپریالیزم امریکا بکمک دولت پاکستان و سعودی توطئه دیگری را علیه کشور و مردم ما تدارک دید؛ بانیرنگهای عوام فریبانه با استفاده از ستم و استبداد، جنایات و اجحافات، بی امنی جانی و مالی، قطاع الطریقی و تقسیم کشور به امیرنشینهای جداگانه و اعمال ستم و آزار نامحدود امیران و قوماندانهای جانی و جنایات روسای تنظیمهای جهادی در مرکز کابل؛ گروه ارتجاعی مذهبی دیگری را جایگزین گروه های جهادی کردند. طالبان که بخشهای از آنها در چوکات جمعیت الطلبة حرکت انقلاب اسلامی (مولوی محمدنبی) در جهاد شرکت کرده بودند و عده دیگر آنها در مدارس دینی خود تشکیل کرده و با مدارس دینی احزاب اسلامی پاکستان مصروف درس بودند؛ بکمک پولی و تسلیحاتی امریکا و کشور سعودی و کمکهای نظامی و لوجستیکی دولت پاکستان با تعدادی از قوماندانهای جهادی ناراض از تنظیمهای جهادی، نظامیان گروه تنی از جناح "خلقها" و بخشهای راکه در کشور تحت کنترل حزب مولوی محمدنبی بود و هزاران جنگجوی عرب و غیر عرب که در زمان جنگ مقاومت ضد شوروی و رژیم مزدوران بوسیله دستگاه های

جاسوسی امریکا و پاکستان (سیا و آی اس آی) بافغانستان آورده شده بودند با کمترین وقت با بهره گیری از مساعدتهای فوق که تذکریافت توانستند مناطق زیادی را از کنترل گروه های دولت اسلامی ربانی و مسعود خارج نمایند.

گروه طالبان که بالباسهای سفید و تظاهر با تقوی و ایمان داری خود را "فرشتگان نجات" مردم از شر و فساد دولت اسلامی "جهادیان" نمایانند. و همبابت تبلیغ اینکه "صرف" برای تأمین امنیت آمده اند و واپس بمدرسه های شان بر خواهند گشت. همان بود که در ابتدا توانستند تا حدی موافقت مردم را جلب نمایند. اما این فرشتگان "امنیت و صلح" با تحکیم پایه های قدرت شان (بر مبنای اهدافی که بقدرت آورده شده بودند) با فعیان قدرت دولتی و جاه و منال مبدل و سلطه اختناق و استبداد قرون وسطائی شان را بنام "امارت اسلامی" تحت رهبری خداداد امیر المؤمنین در نود درصد خاک کشور گسترانند. گرچه چهره های سیاه این گروه مانند گروه های سلف شان بنا بر ماهیت ایدئولوژیکی شان برای نیروهای سیاسی واقعاً آگاه و مردمی کشور مشخص بود؛ ولی از آنجائیکه مظالم و اجحافات دولت جهادیان مردم را تا سر حد نهائی عذاب میدادند مردم مادر موقیعت قبول بدو بدتر قرار گرفته بودند. طالبان بنام پیاده کردن اسلام خالص و تطبیق شریعت با اعمال شیوه های قرون وسطائی علیه مردم دست یازیدند، ستم مذهبی را بر اقلیتهای مذهبی بیرحمانه اعمال کردند، ستم ملی را به شدیدترین وجهی بر اقلیتهای ملی کشور اعمال نمودند، جامعه را با مسخ فرهنگ و ثقافت ملی بسوی انحطاط و قهقرا کشیدند، به ترویج جهل و خرافات پرداخته و عامدانه و جاهلانه سد راه رسوخ اندیشه های علمی و مترقی در کشور شدند، اطفال و نوجوانان کشور را از فراگیری پدیده های جدید علمی محروم کردند، مطبوعات کشور از قبیل رادیو، اخبار و جراید تحت کنترل شدید این کور مغزان قرار داشت و با شاعه اباطیل و خرافات میپرداختند، دستگاه تلویزون مسدود گردید، به نابودی و انهدام آثار تاریخی کشور پرداخته و بخشهای ذیقیمت آنرا بسرقت بردند، حق تعلیم، کار در بیرون از خانه و بیرون شدن آزادانه را از زنان سلب کردند، صدها مکتب مسدود و بجای آن مدرسه های علوم دینی افتتاح کردند، نصف مضامین فاکولته ها را مضامین دینی تشکیل میداد، ترویج کشت خشخاش و تولید تریاک و هیروئین رواج کامل یافت، قاچاقبری مواد مخدر با مرایجی مبدل شد و امارت اسلامی سالانه ده هاملیون دلار عشر دریافت میکرد، ده ها باند قاچاق در اطراف امارت اسلامی شکل گرفت و تقویت گردید، پولیس مذهبی به ابوالهول مردم مبدل شد و زندگی خصوصی مردم شدیداً تحت کنترل آن قرار گرفت، قوانین شرعی در مورد مجرمین و گناهکاران از قبیل سنگسار، زبردیوار کردن، دست و پا بریدن قصاص بشکل ذبح انسان و شلاق (دره) زدن مردان و زنان درملاء عام اجرا میگردد. اقلیتهای ملی و مذهبی بنا بر تعلقات ملیتی یکی از تنظیمهای دولت اسلامی شدیداً مورد پیگرد، آزار و زندان و شکنجه قرار میگرفتند، در چندین مورد ده

ها، صدها و گاهی هزاران نفر را بعنوان انتقامجویی از اقلیتهای ملی بقتل رسانده اند از جمله در مزار شریف، هزاره جات و هرات و باید گفت که گروه های تنظیمی ائتلاف شمال هم بعین شیوه به جنایات علیه ملیت پشتون بنام طالب و یاهو ادا رانهادست با انتقامجویی های زده اند.

اما آنچه که باید روی آن تاکید صورت گیرد اینست؛ همانطور که گروه های ارتجاعی اسلامی دولت مجاهدین بکمک و حمایت قدرتهای غربی از جمله امریکا بقدرت رسانده شدند، که در طی چهار سال حکومت شان جنایات سهمگینی را علیه مردم افغانستان اعمال کردند؛ گروه طالبان نیز بکمک امریکا و متحدین منطقه ای اش بقدرت رسانده شد. این گروه وحشی قرون وسطائی در طی شش سال حکومت شان مخوفترین شیوه های ازستم و مظالم، استبداد و بیدادگری را بر مردم افغانستان اعمال کردند. اما امریکا و بلوک متحد غربی آن جز در مواردی انتقاد در سالهای اخیر هرگز از صحنه های مهیب و وحشت آورستمگری قرون وسطائی طالبان که علیه مردم افغانستان انجام میدادند به مطبوعات شان اشاعه نمیدادند. گروه های از جانب دولت امریکا یکی پس دیگری با افغانستان می آمدند و با توصیف تأمین "امنیت" بوسیله رژیم طالبان میپرداختند. زیرا طالبان با قائل شدن استبداد قرون وسطائی و ایجاد فضای رعب و وحشت امنیت گورستانی را در کشور تأمین نموده بودند؛ که با توفیق با ایجاد دولت یکپارچه نیرومند، بخشی از اهداف امریکا برآورده میگردد. قبل از حادثه (۱۱) سپتمبر (۲۰۰۱) کشورهای اتحادیه اروپا و شورای امنیت ملل متحد موضوع آسان کردن تعزیرات اقتصادی علیه رژیم طالبان را مطرح کردند تا بدین وسیله بتوانند بار رژیم آنها تماس برقرار نمایند. بارها مقامات عالیرتبه غربی بیدادگری و وحشت طالبان را که علیه زنان و مداخله بر حریم زندگی خصوصی مردم صورت میگرفت جزء حیات قبیله ای و عنعنوی مردم افغانستان قلمداد کردند.

با در نظر داشت مطالب فوق که چگونه قدرتهای امپریالیستی غربی برای ضربه زدن به حریف شوروی شان با مسلح کردن و تمویل و حمایتهای همه جانبه سیاسی تنظیمی ارتجاعی جهادی و مسلط کردن آنها بر جنگ مقاومت ضد شوروی و رژیم دستنشانده آن حاصل خون و درد و رنج و عذاب میلیونها موطن مارات صاحب کرده و با حاکم کردن گروه های ارتجاعی مزدورشان (از جهادی و طالبی) به سرنوشت سیاسی آنها خیانت کردند که تا کنون ادامه داشته و کشور تحت اشغال استعماری آنها قرار دارد. یکبار دیگر مردم ما باید بخود آیند و به مداخلات و تجاوزات قدرتهای امپریالیستی از شوروی و امریکا و سایر کشورهای غربی و دولتهای منطقه ای توجه کنند؛ که چگونه باشیوه های گوناگون با اغوا و فریب توده های مردم و تبلیغات گمراه کننده گروه های ارتجاعی مزدورشان را بر مردم حاکم میکنند تا بوسیله آنها بتوانند با اهداف غارتگرانه شان دست یابند. در طی (۲۴) سال اخیر گروه های مزدور مختلفی از باندهای جنایتکار "خلقی" و پرچمی، جهادیان و طالبان و اکنون همان گروه های جهادی، ملیشه های جنایتکار روسی، پرچمیها و خلقیها، بعلاوه

گروه ظاهرشاه و چند عنصر خدمتگذار با امپریالیسم بر مردم ما حکومت میکنند. بازهم در صدد انجام پروژه دیگری از توطئه و خیانت به سرنوشت سیاسی مردم ما و استقلال و آزادی کشور اند تا با تدویر لویه جرگه و تشکیل اجتماعی از نمایندگان طبقات ارتجاعی (ملاکان و تاجران) که در نهایت اعضا و هواداران و سران همین باندهای جنایتکار مزدور امپریالیسم و سایر گروه ها و عناصر ارتجاعی از روحانی و تحصیل کرده گرد هم خواهند آمد و دولتی را انتخاب خواهند کرد که وفادار با امپریالیسم و طبقات ارتجاعی بوده و حافظ منافع آنها در افغانستان و منطقه باشند.

باتذکار مختصر از وقایع هولناک و فواجع (۲۵) سال اخیر و تجارب مبارزات توده های مردم و شکستهای پی در پی آنها و تحلیل اوضاع کنونی کشور و مردم ما که رابطه تنگاتنگی بوقایع گذشته داشته و کشور ماتحت اشغال نظامی و سلطه قدرتهای امپریالیستی قرار دارد؛ پس چه باید کرد؟ ما با حرکت ازین اصل مهم که آزادی میهن و رهائی توده های مردم فقط بوسیله خود آنها ممکن است؛ و با عقیده به شرط غیر قابل انکار اندیشه های مترقی و انقلابی در رهبری مبارزات آنها باین مطلب اصرار میورزیم که بادرک اوضاع و شرایط کنونی ملی، بین المللی و منطقه ای اولترازمه و وظیفه روشن فکران واقعاً انقلابی، مترقی و آزادیخواه میهن ماست تا با توجه بنقش تعیین کننده توده های مردم در امر دفع سلطه استعماری و اشغال نظامی قدرتهای امپریالیستی در رأس آنها بر قدرت امپریالیستی امریکا و سرنگونی سلطه ارتجاع حاکم مزدور و وظایف تاریخی شان در راه نجات مردم و میهن بیش از پیش مشخص نموده و در جهت ایجاد زمینه های نزدیکی به توده های مردم و بیداری آنها بمنظور سازمان دادن یک جنبش وسیع مقاومت مردمی مساعی لازم بخرج دهند.

بشهادت تاریخ مبارزات زحمتکشان جهان این امر بارها با ثبات رسیده است که اگر خلق یک کشور کوچک عزم نماید و مبارزات سازمان یافته مترقی و انقلابی را آغاز کند دشمن نیرومندی را نمیتواند شکست دهد. بازهم تأکید میکنیم که بدون رهبری انقلابی چون گذشته هادست آوردهای مبارزات مردم را گروه ها و طبقات ارتجاعی تصرف نموده و آنرا بشکست میکشاند، و توده های خلق تحت ستم و استعمار طبقات ارتجاعی ملاک فئودال و امپریالیسم اسیر میمانند. مردم ما نباید بیش از این قربانی اهداف قدرتهای امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی از خارج و گروه ها و طبقات ارتجاعی داخلی شوند. چنانکه در طول تاریخ و خصوصاً در طی (۲۵) سال اخیر قربانیها و فداکاریهای آنها به ناپودی کشیده شده، سخیفترین جنایات را بر آنها اعمال نموده و کشور را برای آنها به جهنمی مبدل کرده اند. بازهم دشمنان خارجی و داخلی یعنی قدرتهای خارجی مسلط کنونی بسرکردگی امریکا که کشور را به بهانه "سرکوب تروریسم" با اشغال نظامی در آورده و استقلال و حاکمیت ملی کشور را سلب کرده و دولت دست نشانده رادریکابل و امیران و قوماندانهای

جنایتکار و خونخوار در ولایات کشور بر مردم ماحاکم کرده اند؛ و با تبلیغات گمراه کننده سعی دارند تا بنام تشکیل لویه جرگه در آینده همین دولت دستنشانده راقانونیت بخشیده و بر مردم ماحاکم گردانند. در حالیکه در واقعیت امر اکثریت عظیم افرادی که در لویه جرگه معرفی و "انتخاب" میشوند؛ باز هم تحت نفوذ و اقتدار حکومت محلی به لویه جرگه راه می یابند که بر منافع همین گروه هارای خواهند داد و یاکسانیکه بگونه انتصابی به لویه جرگه میروند یقیناً که بر مبنای معیارهای امپریالیزم اشغالگرو ارتجاع مزدوران حکومتی راتعیین خواهند کرد که در آینده منافع آنها را تأمین خواهند نمود. درین لویه جرگه که در شرایط اشغال استعماری کشور تشکیل میشود؛ مانند لویه جرگه های قبلی هر گزاراده و خواست توده های ملیونی کشور را نمایندگی نمیکند و امپریالیزم و ارتجاع با اغوا و فریب آنرا مظهر اراده مردم افغانستان جامیزند. امپریالیزم و ارتجاع دشمنان قسم خورده خلق و میهن ماند، هر اقدام آنها بمثابه دامی است که مردم را بزنجیر اسارت و بردگی میکشند. فقط یگانه راه نجات خلق و میهن در اوضاع کنونی بسیج توده های خلق و آغاز یک مقاومت سراسری علیه اشغالگران امریکائی، اروپائی و سایر متحدین آنها و دولت دستنشانده شان است.